



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

پایان حجاب

پایان حجاب و حجاب در ایران
پایان حجاب و حجاب در ایران
پایان حجاب و حجاب در ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدرقه جان علی اکبر علیه السلام

نویسنده:

واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	بدرقه جان (علی اکبر علیه السلام)
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	ولادت حضرت علی اکبر
۹	کنیه حضرت علی اکبر علیه السلام
۱۱	لقب حضرت علی اکبر علیه السلام
۱۲	مادر حضرت علی اکبر علیه السلام
۱۴	دیدگاه مؤرخین پیرامون حضور لیلی در کربلا
۱۵	ویژگی های حضرت علی اکبر علیه السلام
۱۶	شبهات حضرت علی اکبر علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه وآله
۱۷	فضایل حضرت علی اکبر علیه السلام
۲۱	حضرت علی اکبر علیه السلام در شب عاشورا
۲۲	حضرت علی اکبر علیه السلام ناری القری
۲۲	جاذبه داشتن، صفت بسیار خوبی است
۲۲	توضیحی پیرامون صفت ناری القری
۲۷	حضرت علی اکبر علیه السلام وارث دو شجاعت
۲۸	حضرت علی اکبر علیه السلام فارس میدان نبرد
۲۹	حضرت علی اکبر علیه السلام و چند مأموریت
۳۱	حضرت علی اکبر علیه السلام مؤذن کربلا
۳۴	مدح حضرت علی اکبر علیه السلام
۳۵	شبه پیامبر صلی الله علیه وآله، ریحانه الحسین علیه السلام
۳۷	مقام رفیع قمر بنی هاشم و علی اکبر نزد سید الشهداء علیهم السلام
۳۸	وجوه مشترک میان حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر علیهما السلام

۴۲	جایگاه سیاسی - اجتماعی حضرت علی اکبر علیه السلام
۴۵	اغراض و اهداف معاویه بن ابی سفیان
۴۹	حضرت علی اکبر علیه السلام به سوی فرات
۵۱	حضرت علی اکبر علیه السلام در شب عاشورا
۵۲	جوانان کربلا، الگوی امروز ما
۵۳	ویژگی جوانان کربلا
۵۷	شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام
۵۸	وداع حضرت علی اکبر علیه السلام
۶۶	امام سجاد علیه السلام و شهادت برادرش حضرت علی اکبر علیه السلام
۶۶	اسماعیل کربلا، حضرت علی اکبر علیه السلام
۶۷	فدایی حسین علیه السلام
۶۸	چشمان حضرت یعقوب علیه السلام در فراق فرزند گران است
۷۰	هنگام وداع حضرت علی اکبر علیه السلام، سه ناله شنیده شد
۷۱	وجه نام گذاری حضرت علی اکبر علیه السلام
۷۴	اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود، در این مصیبت خون گریه می کرد
۷۵	روایت انگور
۷۶	جانشینان اهل کساء در صحرای کربلا
۷۷	پی نوشت ها
۸۶	درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: بدرقه جان: سیری در زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام / واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدس جمکران. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: ۹۴ ص. شابک: ۱۰۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۹۷۸-۹۷۳-۲۵۲-۷ وضعیت فهرست نویسی: فاپا (برون سپاری) یادداشت: عنوان روی جلد: بدرقه جان: زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام. یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. عنوان روی جلد: بدرقه جان: زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام. عنوان دیگر: سیری در زندگانی حضرت علی اکبر علیه السلام. موضوع: علی اکبر بن حسین ع، ۳۳۷-۶۱ق شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم). واحد پژوهش رده بندی کنگره: BP۴۲/۴/ع/۸ ب ۴ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۸ شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۱۰۸۹۴

مقدمه

... چشم‌ها شرحی می‌شود، وقتی صفحات تاریخ به کربلا می‌رسد؛ گویا کربلا استوارترین لحظه تاریخ است.

کربلا، بام زمین است و سبب اتصال به آسمان؛ کربلا بیان در هنگامه‌ای تفتیده، سقایت تاریخ را برعهده گرفته‌اند. در ظاهر، واژه‌های زلال معنا شکسته، چاک چاک شده و به خون غلطان است؛ اما همین جماعت زخمی زیرساخت قاموس بزرگ مهدوی را شکل داده‌اند. از این روست که کربلا-حق بزرگی برانقلاب جهانی حضرت حجّت (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) دارد.

کربلا در ظاهر کویر سکوت است، با خیمه‌هایی نیم سوخته و مشک‌هایی شرحه شرحه؛ اما در باطن زمزم است که اهل معنا از آن کام می‌گیرند.

یکی از قهرمانان کربلا، فرزند رشید امام حسین علیه السلام، حضرت علی اکبر علیه السلام است. او که در خُلق و خُلق و منطق به رسول خداصلی الله علیه وآله می‌ماند. رازدار لحظه‌های خلوت پدر،

با نگاهی که مهر محمدی صلی الله علیه و آله را به یاد می آورد، و با قامتی به بلندای اندیشه علی علیه السلام.

در این اثر کوشیده شده، تا با این قهرمان دلیر آشنا شوید.

ولادت حضرت علی اکبر

حضرت علی اکبر علیه السلام در یازدهم شعبان سال سی و سوم هجری، پیش از کشته شدن عثمان، چشم به جهان گشود. (۱)

این گفته شیخ جلیل القدر ابن ادریس حلّی که در بخش مزار کتاب السرائر آمده که؛ وی در زمان عثمان متولّد گردید، درست است؛ به این ترتیب، آن حضرت در روز عاشورا، حدوداً بیست و هفت ساله بوده است. دلیل آن، اتّفاق نظر مورّخان و نسب شناسان است؛ که ایشان از امام سجاده علیه السلام، که در کربلا بیست و سه سال داشته، بزرگ تر بوده است.

پس بقیه نظرها خالی از دلیل است؛ از جمله گفتار طریحی در کتاب «منتخب» است که: «علی اکبر علیه السلام در کربلا هفده ساله بود»، یا گفته شیخ مفید در «ارشاد» و طبرسی در «اعلام الوری» که هجده ساله بوده است.

علّامه مجلسی در «جلاء العیون»، از محمّد بن ابی طالب نقل کرده است: «آن بزرگوار در حادثه کربلا هجده ساله بوده، در حالی که پنج سال از حضرت زین العابدین علیه السلام کوچک تر بود» و می فرماید: اصحّ همین است.

مرحوم شهید در «دروس» و کفعمی فرموده اند: بیست و پنج ساله و دو سال از حضرت زین العابدین علیه السلام بزرگ تر بوده است.

محتمل است که این قول اقوی باشد؛ اولاً- به جهت آن که جمهور محدّثین و مورّخین، علی شهید را علی اکبر علیه السلام نوشته و حضرت زین العابدین علیه السلام را علی اصغر.

ثانیاً: در مقاتل ابی الفرّج آمده است: حضرت زین العابدین علیه السلام در مجلس یزید

فرمود: «وكان لي أخ أكبر مني سمي علياً فقتلوه»؛ «برادری داشتم که از من بزرگ تر بود به نام علی، که او را کشتند».

ثالثاً: در سرائر ابن ادریس و در مقاتل، در احوالات حضرت علی اکبر علیه السلام فرموده اند: علی بن الحسین علیهما السلام در زمان خلافت عثمان به دنیا آمد و از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده. شهید اول و کفعمی همین قول را اختیار فرموده اند. (۲)

مورّخین همگی آورده اند: در شب عاشورا، هنگامی که امام حسین علیه السلام با ابن سعد و پسرش حفص ملاقات کرد، امر فرمود: جز عباس و علی اکبر علیه السلام، همه از او دور شوند.

و در روز عاشورا، چون خطابه خواند، گریه اهل حرم را شنید؛ به برادرش عباس و پسرش علی اکبر علیه السلام فرمود: «آنان را ساکت کنید! به جانم سوگند! در آینده گریه بسیار خواهند داشت. و یا اینکه در روز هشتم محرم، وقتی اصحاب را امر فرمود: از فرات آب آورند، علی اکبر علیه السلام را امیر آنان قرار داد.

این قرائن نشان می دهد: علی اکبر علیه السلام نزد پدر بزرگوارش جایگاه بلندی داشته و در کربلا، بیش از این ها از عمر شریفش می گذشته، چنان که رجزش در میدان نبرد، این امر را نشان می دهد.

کنیه حضرت علی اکبر علیه السلام

ابوحمزّه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت نموده: هنگام زیارت علی اکبر علیه السلام، صورت بر قبر بگذار و سه بار بگو: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاحَسَنِ». شاید این کنیه برای تَفأل باشد، زیرا فرزندی به نام حسن داشته است.

روایت احمد بن ابونصر بزنطی گواه این مدعا است. بزنطی از حضرت رضاعیه السلام پرسید: آیا می توان با زنی و امّ ولد پدر او ازدواج کرد؟

حضرت فرمود: اشکالی ندارد. سپس

پرسید: گفته اند علی بن الحسین، امام سجاده علیه السلام با دختر امام حسن مجتبی علیه السلام و با امّ ولد آن حضرت ازدواج نمود؟ امام علیه السلام فرمود: چنین نیست. امام سجاده علیه السلام با دختر امام حسن علیه السلام ازدواج کرد، و امّ ولدی که گفتی، مربوط به علی بن الحسین علیهما السلام است که در کربلا- به شهادت رسید، و او را نیز به عقد خود در آورد. این حدیث سندی است که علی اکبر علیه السلام کنیزی (۳) داشته که برای او فرزندی آورده است. (۴)

همچنین در زیارتی که ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، گوهری یگانه و حقیقتی تابناک به دست می آید که دست روزگار و خیانت کاران، آن را از بین برده و آن این است که: علی اکبر علیه السلام دارای خانواده و فرزند بوده، شاید نسل آن بزرگوار استمرار نیافته است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى عَتْرَتِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ وَأَبَائِكَ وَأَبْنَائِكَ وَأُمَّهَاتِكَ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً»؛

«درود خدا بر تو و خانواده و اهلت، و پدران و مادران و فرزندان، انسان های خوبی که خدای تعالی رجس و پلیدی را از ایشان دور کرد و پاکیزه شان گردانید».

عبارت «وعلى عترتك» دلالت بر خانواده دارد. عترت، به معنای خانواده و فرزندان است. پس اگر علی اکبر علیه السلام خانواده نداشت، در کلام امام معصوم علیه السلام، که آشنای به فنّ بلاغت و اقتضای حال است، وارد نمی شد.

ابن قولویه این روایت را در «کامل الزیارات» با سندی صحیح و راویانی ثقه نقل کرده است، از جمله علی بن مهزیار اهوازی، که کاملاً مورد وثوق امام جواد علیه السلام بوده است. دلیل این مطلب، فرمایش امام در نامه ای است که به

وی مرقوم فرمود: همانا تو را در خدمت و طاعت آزمودم، اگر بگویم مانند تو را ندیده‌ام، امید آن دارم که در گفتار راست گو باشم.

یکی دیگر از راویان ثقه، ابن ابی عمیر است، مرد بزرگواری که هارون الرشید به جرم تشیع دستور داد سندی بن شاهک صد و بیست تازیانه به او زد، سپس وی را زندان کرد و تا صد و بیست دینار نداد، آزاد نشد.

لقب حضرت علی اکبر علیه السلام

این علی به (اکبر) ملقب شد؛ زیرا از امام زین العابدین علیه السلام بزرگ تر بود. امام سجاده علیه السلام این مطلب را در پاسخ زیاد ملعون که پرسید: مگر خداوند علی را در کربلا نکشت؟ فرمود: من برادری بزرگ تر، به نام علی داشتم که شما او را کشتید.

ابن جریر طبری می گوید: حمید بن مسلم گفت: علی بن الحسین اصغر را دیدم، در حالی که بیمار بود. (۵) و علی اکبر علیه السلام فرزند امام حسین علیه السلام بود و از او نسلی نماند، که مادرش ام ولد بود. (۶)

علی اکبر علیه السلام با پدرش کنار نهر فرات در کربلا به شهادت رسید، و فرزندی نداشت، علی اصغر علیه السلام نیز در کربلا همراه پدرش بود، وی بیست و سه سال داشت و بیمار بود. (۷)

قرمانی می گوید: شمر ملعون برای کشتن علی اصغر علیه السلام که بیمار بود، تلاش کرد. (۸)

دمیری در «حیاه الحیوان» در ماده (بغل) گفته است: علی اصغر به زین العابدین علیه السلام ملقب بود. برادر بزرگ تری داشت به نام علی اکبر، که در کربلا با پدرش شهید گردید.

سبط ابن الجوزی گفته است: علی اکبر علیه السلام با پدرش شهید شد و علی اصغر که زین العابدین علیه السلام است، نسل پدر از او ادامه یافت. (۹)

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب

«مجالس» از امام صادق علیه السلام آورده است: امام حسین علیه السلام با فرزندانش علی اکبر و علی اصغر به کربلا آمد. (۱۰)

شبلنجی در نور الابصار گفته است: از فرزندان حسین علیه السلام، علی اکبر علیه السلام است که با پدرش شهید گردید، و دیگری علی اصغر زین العابدین علیه السلام است. (۱۱)

فخرالدین طریحی در «منتخب»، از حضرت سجاده علیه السلام به علی اصغر و شهید را به علی اکبر نام برده است. (۱۲)

اینها مورخان هستند که از حضرت سجاده علیه السلام به علی اصغر یاد کرده و تصریح به کوچک تر بودن ایشان از علی اکبر نموده اند.

مادر حضرت علی اکبر علیه السلام

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» (۱۳) و برخی مؤرخین از قبیل: ابن اثیر در «کامل»، یعقوبی در تاریخ خود، طبری در تاریخ خود، فخر رازی در کتاب «الشجره المبارکه»، شیخ طوسی در رجال خود، مرحوم سپهر در «ناسخ التواریخ»؛ مادر آن بزرگوار را، لیلی دختر ابو عروه ثقفی می دانند؛ ولی سبط ابن جوزی در کتاب خود به نام «تذکره الخواص» (۱۴) و خوارزمی در کتاب مقتل خود، اسم مادر علی اکبر علیه السلام را آمنه می دانند.

ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب «مناقب»، نام مادر علی اکبر را «بَرّه» می دانند. و در مقتل ابی اسحاق اسفراینی، نام مادر او «شهربانو» آمده است.

پدر لیلی، ابو مرّه پسر عروه مسعود ثقفی است، که در نسب او، شخصیتی مثل عروه وجود دارد که در کتاب «الاصابه» ابن حجر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: مثل عروه مثال صاحب یاسین است که قوم خود را به سوی خدا خواند؛ ولی او را کشتند.

در ماجرای حدیبیه، قریش عروه را، به خاطر شرافت در میان قومش، برای بستن قرارداد صلح، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. او

کافر بود و در سال نهم هجرت مسلمان شد و به قبیله اش بازگشت، بر بام خانه اش رفت و قومش را به اسلام فراخواند؛ اما آنان به سوی او همچون باران تیر پرتاب نمودند، تیری به او اصابت کرد و در خون خود غلتید. (۱۵)

چون از او پرسیدند: کشته شدنت را چه می بینی؟ گفت: کرامتی بود که خداوند به من عنایت فرمود و شهادتی بود که خدای تعالی نصیبم ساخت. یک درخواست دارم، مرا در کنار شهیدانی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شده اند، دفن کنید. چون درگذشت، به خواسته اش عمل کردند.

خانواده لیلی، از بزرگان و اشراف مکه بود؛ زیرا عروه جدّ یکی از آن دو بزرگی است که قریش درباره آن دو گفت: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»؛ (۱۶) «و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!»، که مقصود از «قریتین» در این آیه شریفه، مکه و طائف است و منظور قریش از «دو مرد بزرگ»؛ یکی عروه و دیگری ولید بن مغیره مخزومی مشهور به وحید بوده است.

عروه به هنگام قبول اسلام ده زن داشت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به او فرمود: اسلام بیش از چهار زن را جایز نمی داند، وی چهار تن را برگزید که یکی از آنان زینب دختر ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بوده. به خاطر این نسبت خویشاوندی، دشمن در روز عاشورا، به علی اکبر علیه السلام گفت: تو با یزید نسبت خویشاوندی داری.

مقصودشان از این سخن، کشاندن او به لشکر یزید بود؛ ولی روح پاک او از این کار امتناع ورزید و

شرافت دائمی و حیات ابدی را ترجیح داد و گفت: رعایت خویشاوندی با رسول خداصلی الله علیه وآله سزاوارتر است از رعایت خویشاوندی با فرزندان آن زن جگرخوار. (۱۷) و از همین جهت است که معاویه، حضرت علی اکبرعلیه السلام را می ستاید و می گوید: در او سخاوت بنی امیه وجود دارد. (۱۸)

دیدگاه مؤرخین پیرامون حضور لیلی در کربلا

یکی از مواردی که میان ارباب تواریخ مورد بحث و گفت و گو بوده، حضور لیلی (مادر علی اکبرعلیه السلام) در کربلا است.

یک سری موضوعات تاریخی وجود دارد که نفی و اثبات آن، ضروری به مقصود و هدف اصلی وارد نمی سازد و بالعکس، یک سری موضوعاتی در تاریخ مطرح است که اثبات وجود و عدم آن، تأثیر فراوانی در ارائه هدف دارد. هرچند اثبات حضور لیلی مادر حضرت علی اکبرعلیه السلام، به طور مستقیم اثر زیادی در ارائه هدف عالی حماسه عاشورا ندارد؛ ولی بحث پیرامون حضور آن مخدّره در کربلا تأثیر زیادی در ارائه واقعیت، که زمینه اصلی هدف حماسه سازان کربلاست، داشته و از تحریفات و دروغ های دروغ پردازان جلوگیری می کند.

سال وفات، مقدار عمر و حضور این بانوی بزرگوار در کربلا- برای ما روشن نگردیده؛ اما علامه دربندی در کتاب «اسرار الشهادة» به نقل از بعضی کتب که نویسندگانش مشخص نیست، معتقد به حضور او در کربلا شده، تا جایی که یک سری مرثیه ها را هنگام رفتن علی اکبرعلیه السلام به میدان، به آن مخدّره نسبت داده اند و حتّی بعضی از شعرا هم حضور آن بانو را در کربلا به شعر در آورده اند، اما تاریخ نویسان در این باره سخنی نگفته اند، چه بسا پیش از واقعه عاشورا بدرود حیات گفته است.

حاج شیخ عباس قمی در کتاب «نفس

المهموم» گوید: من سندی که دال بر آمدن لیلی به کربلا باشد، نیافتم. به اظهار نظر این محدث محقق می توان استناد کرد و برای فرد محقق این نظر کافی است. (۱۹)

و از عبارت زیارت ناحیه مقدسه: «وجعلنا الله من ملائیک ومرافیک ومرافقی جدک وأبیک وعمیک وأخیک وأمک المظلومه» معلوم می شود که آن مخدره حیات داشته یا در کربلا حاضر بوده است.

بعضی از بزرگان فرموده اند: اگر مکرمه لیلی در کربلا حاضر می بود، از ترس مؤاخذه یزید، جرأت نمی کردند به این قسم، اهل بیت علیهم السلام را اسیر نمایند؛ زیرا والده مخدره لیلی، میمونه دختر ابوسفیان بن حرب، خواهر معاویه باشد. پس مخدره لیلی از پدر منسوب به بنی ثقیف بود و از مادر به بنی امیه.

روی همین جهت، ابوالفرج اصفهانی در مقاتل آورده که معاویه گفت: چه کسی سزاوارترین مردم به خلافت است؟ گفتند: تو، گفت: نه، لایق ترین فرد به امر خلافت، علی بن الحسین علیهما السلام است؛ چون جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله است و در او شجاعت بنی امیه است و او از بنی ثقیف است. پس مخدره لیلی علیها السلام عمه زاده یزید بود و اگر در کربلا می بود، هرگز جرأت نمی کردند به این قسم ظلم کنند. (۲۰)

حارث بن خالد مخزومی درباره شخصیت لیلی علیها السلام چنین سروده:

خورشید بر گرد ما به طواف آید. چه کسی دیده خورشید در شب به طواف آید؟ پدر و مادرش (لیلی باوفاترین مردم قریش نسبت به پیمان هستند، و عموهایش را اگر بررسی، از قبیله ثقیف هستند. (۲۱)

ویژگی های حضرت علی اکبر علیه السلام

از زیارت ناحیه مقدسه معلوم می شود که حضرت علی اکبر علیه السلام، اولین شهید از اهل بیت اطهار علیهم السلام بود، که می فرماید: «السلام علی أول

قتیل، من نسل خیر سلیل، من سلاله ابراهیم الخلیل»، «درود خدا بر اولین کشته شده کربلا- (از بنی هاشم)، از نسل بهترین زادگان، از دودمان ابراهیم خلیل الله»، که این مورد تأیید تعدادی بزرگان، از قبیل شیخ مفید و سید بن طاوس است. (۲۲)

شباهت حضرت علی اکبر علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله

مورخان در میان خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله، از کسی که در تمام صفات شبیه او باشد، به جز علی اکبر نام نبرده اند.

سرودی از جابر انصاری نقل نموده: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در راه رفتن شبیه پدر بزرگوارش بود؛ یک بار به راست و یک بار به چپ می گرایید.

در روایت شیخ صدوق رحمه الله آمده است: امام حسن مجتبی علیه السلام در هیبت و سیادت و امام حسین علیه السلام در بخشش و شجاعت شبیه جدّ خود بودند.

حاکم نیشابوری از امیر مؤمنان علیه السلام آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به جعفر طیار فرمود: تو در اخلاق و خلقت شبیه من هستی.

دانشمند بزرگوار فخرالدین طریحی در کتاب «المنتخب» گفته است: امام حسین علیه السلام درباره کودک شیرخوار فرمود: خدایا تو گواه هستی بر این گروه، که شبیه ترین مردم به پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله را کشتند.

این نمونه ها نشان می دهد کسی از خاندان رسالت از هر جهت شبیه رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است.

سخن امام حسین علیه السلام درباره فرزندش علی اکبر علیه السلام به هنگام عزیمت به میدان نبرد این است: خدایا گواه باش شبیه ترین مردم به رسالت در خلقت و اخلاق و سخن گفتن به سوی اینان رفت. هرگاه مشتاق پیامبرت می شدیم، به او نگاه می کردیم. گویای این حقیقت است که علی اکبر علیه السلام آینه جمال نبوی و نمونه کمالات آن جناب و در سخن گفتن،

فضایل حضرت علی اکبر علیه السلام

از ابتدای جوانی، آثار عظمت و جلالت و انوار فضایل از سیمای مبارکش می درخشید، بخشش نبوی از وجودش فراوان می ریخت، در مجد و شرافت و بزرگواری، رسول کریم صلی الله علیه وآله را به یاد می آورد. به تمام خصال خیر پیچیده شده بود و برقله مناقب ایستاده بود. زبان از وصفش ناتوان و دشمن چاره ای جز خضوع در برابر فضایل فراوان و بی ماندش ندارد.

گواه ما، اعتراف دشمن مکار و سرسخت اهل بیت علیهم السلام - یعنی معاویه - است. روزی از سردمداران و دولت مردان حاضر در جلسه پرسید: سزاوارترین مردم برای این امر (خلافت) کیست؟ گفتند: تو هستی. معاویه گفت: نه، سزاوارترین مردم برای حکومت، علی بن الحسین علیهما السلام است که جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله است و شجاعت بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و بزرگ منشی ثقیف را داراست.

ما تردید نداریم که حضرت علی اکبر علیه السلام جامع تمام فضایل و بالاتر از همه، دارای مقام عصمت و به دور از اخلاق ناروا بود، به شهادت پدرش، که از باطن افراد آگاه است، او جامع صفات خصال محمّدی صلی الله علیه وآله و آئینه تمام نمای آن حضرت است، همان گونه که در زیارت اول رجب و زیارتی که ابو حمزه از امام صادق علیه السلام روایت نموده، آمده است.

اقرار معاویه دلیل آن است که حضرت علی اکبر علیه السلام در آن هنگام بین مردم شام و سایر شهرها به داشتن محاسن اخلاق و قداست الهیه کاملاً معروف بوده، در غیر این صورت دلیلی ندارد معاویه به صلاحیت فردی برای خلافت در حضور مسؤولان کشور اعتراف کند که از جهت تدبیر، درایت و صفات حمیده و توان

مدیریت برای مردم ناشناخته است.

معاویه می دانست که تمامی فضایل علی اکبر علیه السلام از اجداد مطهرش می باشد؛ اما خود را به غفلت زد و به خاطر غرض های پنهانی اش، دیگران را هم در آن فضایل دخالت داد، که موارد زیر از آن جمله است:

۱ - می خواست خلافت را از امام حسین علیه السلام که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام، که نصّ بر امامت بود، بگرداند و شخص دیگری را در برابر امام حسین علیه السلام، که مرجع امت در مسایل علمی و گرفتاری ها و حلّ و فصل مشکلات بود، علم کند.

۲ - می خواست ارزش شرایط خلافت را، که در سه امر علم، عصمت و نصّ منحصر بود، تغییر دهد؛ زیرا او هیچ یک را نداشت؛ (بلکه از جانب اهل بیت مورد لعن واقع شده بود).

۳ - می خواست فضیلتی را برای قوم خود اثبات کند، تا هم طراز قبایلی چون بنی هاشم و ثقیف گردد؛ امّا موفق نگردید. همگان می دانستند خاندان امیه از زمان جدّشان - عبد شمس - هیچ فضیلت و احترامی نداشتند.

عبد شمس فقیر بود و برادرش هاشم کفالت او را عهده دار گردید. امیه نیز ده سال برده عبد المطلب بود؛ زیرا شرط بسته بودند که اسب هر کس در مسابقه برنده شود، صد شتر، ده بنده، ده کنیز و یک سال بندگی دیگری را نموده و موی جلوی سرش را بتراشد. پس هنگامی که اسب عبد المطلب برنده شد، او پاداش های مسابقه را گرفت و در میان قریش تقسیم کرد و خواست موی جلو سر امیه را بتراشد؛ ولی عوض آن ده سال بندگی عبد المطلب را پذیرفت و در این مدّت، امیه از

بردگان وی محسوب می گردید.

و اما درباره حرب جَدّ معاویه؛ عبدالمطلب وی را برای پسرش زبیر اجیر گرفت و ظرف هاشم را که در آن طعام می داد، رهن او داد. ابوسفیان نیز بسیار حریص و بخیل بود، به طوری که مخارج زنش - هند - را نمی داد و او برای زندگی خود و فرزندان، به ناچار از مال او دزدی می کرد. این است وضعیت دودمان بنی امیه! چگونه با هاشم قابل مقایسه است؟!

هاشم آن بزرگواری که سقایت زائران کعبه را عهده دار بود و خوان طعامش هیچ گاه در آسایش و سختی ها و قحطی برچیده نمی شد. عبدالمطلب نیز، به «شبیبه الحمد» شهرت یافته بود؛ زیرا فراوان مورد مدح و ستایش مردم قرار می گرفت. او پناه قریش در سختی ها و فریادرس آنان بود. او شریف، سید و بزرگ آنان بود و در اوج کمالات قرار داشت. او از حکیمان و بردباران بود.

سنت هایی را مقرر نمود که اسلام نیز آنها را تأیید کرد: زنان پدر را بر پسر حرام نمود؛ گنجی یافت و خمس آن را صدقه داد؛ مقدار دیه را صد شتر اعلام نمود؛ طواف خانه خدا را هفت دور قرار داد؛ و احکامی دیگر چون؛ بریدن دست دزد، تحریم خمر، اجرای حدّ زنا، جلوگیری از عریان طواف نمودن، تحریم خوردن حیوانی که قربانی بت شده، و نیز تحریم تقسیم شتران به وسیله تیر (نوعی قمار در زمان جاهلیت).

به سبب جود و بخشش فراوانش، او را «فیاض» می گفتند؛ تا آنجا که از سفره او هر پیاده و غریبی می خورد، آن گاه مانده سفره را به کوه ابوقیس می بردند تا پرندگان و سایر حیوانات بخورند. به خاطر جلال و مجدش، از

خانه وی تا کعبه را برایش فرش می کردند؛ برای هیچ کس از افراد قریش چنین تشریفاتی برگزار نمی شد؛ در جایگاه عظمت او، کسی همنشین او نمی گردید؛ جز نوه او، پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله.

عبدالمطلب از اوصیا بود و کتاب آسمانی پیامبران را می خواند؛ پیوسته در جلسات قریش، وعده به ظهور پیامبری از صلب خود را می داد و فرزندان و قوم خود را سفارش می کرد که به او ایمان آورند و از او پیروی کنند.

ابوطالب سید بطحا، رئیس و پناه قریش، که بعد از پدر وارث ابهت و مجد و عظمت او گردید، محبوب مکه و فرمانش مطاع بود.

شگفت اینکه در شب میلاد فرزندش امیرالمؤمنین علیه السلام، هنگامی که قریش برای تضرع نزد بت ها به کوه ابوقیس رفتند تا مشکل حل شود، کوه به خود لرزید و بت ها فرو ریخت. پس تحیر آنان بیشتر گردید و برای رفع درماندگی، نزد ابوطالب رفتند؛ زیرا او مانند پدرش عبدالمطلب پناه بی پناهان بود، و از او خواستند چاره کار کند، او دست ها را به سمت آسمان بالا برده و با تضرع به درگاه خدای سبحان عرض کرد: «الهی! أسئلك بالمحمديه المحموده والعلویه العالیه والفاطمیه البیضاء، أن تفضلت علی تهامه بالرأفه والرحمه»؛ «ای خدای من! به حق محمد محمود و علی عالی و فاطمه درخشنده، رأفت و رحمت خود را بر اهل مکه تفضل فرما».

به برکت این اسمای طیبه کریمه، بلا- و پریشانی از آنان رفع گردید و قریش مقام این اسما را پیش از ظهور و آشکار شدن صاحبانشان شناخت. اعراب این نام های مبارک را می نوشتند و در مشکلات و سختی ها، به وسیله آن دعا می نمودند

و خدای تعالی نیز سختی را از آنان برمی داشت؛ در حالی که حقیقت آن اسمای مبارک را نمی شناختند.

اما درباره اشرف مخلوقات و علت غایی خلقت، که متکون از نور قدس خداوند است، پیامبر عظیم اسلام، حضرت محمدصلی الله علیه و آله زبان از بیان وصف ایشان گنگ و لال است.

آری علی اکبرعلیه السلام شاخه ای از این شجره طیبه است، که اصلش ثابت و شاخ و برگش به آسمان سرکشیده، او وارث این فضایل و محامد است، او جمال نبوی و هیبت خلافت الهیه را داراست.

حضرت علی اکبرعلیه السلام در شب عاشورا

شب عاشورا چه شبی است؟ شب غم بار و دردناک، یا شب جولانگاه عشق؟! شب خداحافظی با دنیا، یا شب راز و نیاز با پروردگار؟! شب قرائت قرآن، یا شب همراهی با قرآن ناطق؟! شب ماندن در چنگال سی هزار دشمن، یا شب ماندن میان پاکان روزگار؟! شب گریه است، یا شب حنا بستن و شوخی و خوشحالی؟!

شبی که انتظار شهادت و دیدار معبود را دربر دارد، شب آخر زندگی است، شب پیمان بستن با آرمان های حسین علیه السلام، شب وداع با یاران، شب دیدن اطفال نالان، شبی که فصول تاریخ اسلام را به خود جلب نموده، شبی که رعب و وحشت در او نیست، شب سبقت در کمال و ادب، شب فداکاری و شجاعت، شب دیدن بهشت. (۲۴)

از این روست که اصحاب و بنی هاشم با یکدیگر وداع می کنند، در آن شب بنی هاشم یکدیگر را سفارش می نمودند که نگذارند اصحاب بر آنان سبقت بجویند و اصحاب نیز یکدیگر را سفارش می کردند که نگذارند بنی هاشم بر ما سبقت گیرند.

یکی از افرادی که حاضر نبود دیگران بر او سبقت جویند، حضرت علی اکبرعلیه السلام است و از

همین جاست که اکثر مورّخین می نویسند: اوّل کشته بنی هاشم در کربلا، حضرت علی اکبر علیه السلام است. (۲۵) و این اوّل بودن، نه تنها ادب آن سرور را می رساند؛ بلکه اوج کمال و ایمان او را بیان می کند.

حضرت علی اکبر علیه السلام ناری القری

هنگامی که تمام خوبی ها و نیکی ها در یک شخص جمع شد و شخصیت واقعی او به مرحله ظاهر رسید، به مقتضای آن، دو صفت در او جمع می شود، یکی نیروی جاذبه و دیگری نیروی دافعه؛ این دو صفت همواره در اولیای الهی و مردان پاک وجود دارد، چنانچه می بینیم امیر المؤمنین علی علیه السلام هم جاذبه و هم دافعه دارد. در میدان مبارزه با کفار، چنان شجاعت از خود نشان می داد که ملکوتیان زبان به ستایش او می گشودند و در عرصه کمک و یاری رساندن به رسول خدا صلی الله علیه و آله، گوی سبقت را از دیگران می گرفت.

جاذبه داشتن، صفت بسیار خوبی است

وجود والای حضرت علی اکبر علیه السلام دارای نیروی جاذبه و دافعه بود و به جدّ بزرگوار خود، امیر المؤمنین علیه السلام و به پدر عزیزش امام حسین علیه السلام اقتدا نموده؛ لذا با اندک تأملی، می توان این دو صفت را در حرکات و سخنان و رجزهای آن بزرگوار در روز عاشورا مشاهده نمود.

یکی از نمونه های جاذبه داشتن، نسبت به دیگران مهربانی نمودن، کمک کردن و دست گیری کردن است، به حدّی که شعله وجودش فروزان گردد و دیگران به واسطه او هدایت جویند.

از اولاد ائمه چند نفر را کریم و سخی دانسته اند و در حقّ هیچ یک از آنها صفت «ناری القری، شعله فروزان» را ذکر نکرده اند، مگر در حقّ حضرت علی اکبر علیه السلام.

توضیحی پیرامون صفت ناری القری

در نامه دانشوران ناصری آورده شده: در میان عرب رسم است که در شب های تاریک آتش می افروزند تا عابرین و واردین به وسیله آتش راهی پیدا کرده و به آسانی به مقصد برسند و بر ایشان میهمان بشوند. آن آتش را ناری القری گویند. و اگر احياناً فصل زمستان باشد و باد تندی بوزد که نتوان آتش افروخت، سگ های قبیله را در اطراف چادرها متفرق می سازند تا آنها متوحش شده و بانگ بزنند و از این طریق، گم شدگان صحرا راهی بیابند و بر ایشان میهمان بشوند. (۲۶)

این صفت همواره منسوب به شبه پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی علی اکبر علیه السلام است؛ چه اینکه آن بزرگوار، چراغ هدایت به سوی امام است. علاوه بر کریم و سخی و مهمان نواز بودن آن سرور، هر کس با وجود مقدّس سید الشهداء علیه السلام کاری داشت، به ایشان مراجعه می کرد.

آری آن شبه پیامبر، شعله فروزان اهل بیت است، لذا مشتاقان و محبان

حضرت سید الشهداء علیه السلام باید بدانند این چراغ خاموش نشدنی است، انوار و اعماق وجود انسانی را روشن ساخته و محبت و دوستی آن شبه رسول، دری است که بسته نمی شود و از راه آن، می توان به وصال معشوق رسید.

بلاغت و فصاحت حضرت علی اکبر علیه السلام علم و هنر دو عنصر به هم آمیخته است و آشکار شدن هر یک، ظهور دیگری را دربر دارد؛ هر چند میان دانشمندان در این رابطه نظراتی وجود دارد و عدّه ای بر این عقیده اند که علم و هنر، دو عنصر از هم جدا هستند و برای به دست آوردن آن، به تلاش و کوشش احتیاج است و رفتن به کلاس درس و پذیرش استاد حتمی. عدّه ای دیگر بر این باورند که علم و هنر از هم جدا نیستند؛ چه اینکه هر که علمی را دارا باشد، به همان اندازه هنرمند هم هست و هر هنرمندی برای به دست آوردن هنرش، می بایست علم و دانش بیاموزد؛ هر چند که شاید در مصداق خارجی، فردی پیدا شود که این دو عنصر در او جمع شده باشد، و این بدین معنا نیست که علم و هنر یکی باشد.

مسلماً کسی که دارای فصاحت و بلاغت بوده و می تواند افکار خود را به دیگران به صورت روان و با بیانی شیوا و ساده انتقال دهد، یک هنرمند واقعی است و شنوندگان چنین گوینده ای که با بلاغت تمام، افکار خود را بیان می کند، زمانی سخن گوینده را می پذیرند که گوینده همراه با بینش و دانش سخن بگوید، لذا در این جهان، یگانه تازان عرصه فصاحت و بلاغت وجود مقدّس خاتم الانبیا و علی بن ابی طالب و حسنین و

نه فرزند بزرگوارش علیهم السلام می باشند.

حضرت علی اکبر علیه السلام وارث این هنر است و همه مفاخر حضرات رسول و علی و حسنین و سایر ائمه علیهم السلام را در خود جمع نموده؛ لذا در روز عاشورا، این حقیقت را با بیان افکار بلند خود، در غالب رجزهای کوتاه و پرمعنا آشکار ساخت. ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه نوشته: آن مردم با امام حسین علیه السلام کاری کردند که هیچ ملّتی با اشرار مردم چنان نکردند و از کشتن و به کار بردن شمشیر و نیزه و سنگ و پایمال کردن بدن ها با سیم اسبان و غارت گری و ... دریغ نورزیدند. (۲۷)

حضرت علی اکبر علیه السلام استعداد بلاغت و فصاحت را به وسیله فراگیری علم و دانش در دانشگاه حسینی بارور ساخت. او در دامن ولایت رشد و نمو کرده و جوانی آراسته به زیور کمالات انسانی و مبلّغی دارای سعه صدر، کرم و سخاوت، حلم و بردباری، تواضع و فروتنی و همیشه ساکت و آرام و کم صحبت بود. در روز عاشورا پیوسته خود را به حسب و نسب عالی و خاندان نبوت و ولایت معرّفی می کرد، بدون اینکه تکبری نماید.

حضرت علی اکبر علیه السلام سخن تازه ای به آنها نمی گفت جدّش امیر المؤمنین علی علیه السلام در جنگ جمل در پاسخ به معترضان می فرمود: «اعرف الحقّ تعرف أهله و اعرف الباطل تعرف أهله»؛ «حقّ میزان و معیار است؛ آن را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت. باطل را نیز بشناس، اهل آن را خواهی شناخت». ای لشکریان اگر حقّ را نمی شناسید، پس بدانید ما بر حقّیم و اگر واقعیت را می دانید، پس چرا کینه علی علیه السلام را در دل دارید؟ (۲۸)

آری آنها تربیت شدگان کسانی

هستند که حتی حاضر نیستند نام علی علیه السلام را در کتاب هایشان به زبان آرند. به عنوان مثال: وقتی یکی از نویسندگان، روایت آوردن پیامبر صلی الله علیه و آله را به مسجد در روزهای بیماری نقل می کند، حاضر نیست اسم علی علیه السلام را به عنوان یکی از دو نفری که پیامبر صلی الله علیه و آله را به مسجد آوردند، به زبان بیاورد. می گوید: «فضل یا فثم بن عباس و رجل آخر» آن وقت راوی می گوید: آن دیگری علی علیه السلام بوده است. (۲۹)

حضرت علی اکبر علیه السلام در این رجزخوانی می گوید: شما ای مردم! چه رابطه ای با پیامبر صلی الله علیه و آله دارید؟ ما بیشتر و سزاوارتر به پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم. من بر مبنای عقیده با شما می جنگم. به خدا قسم! پسر زنازاده بر ما حکومت نخواهد کرد، با شمشیر شما را می زنم و از پدر خویش دفاع می کنم؛ اما چه شمشیری و چه مبارزه ای؟! شمشیر یک جوان هاشمی علوی قرشی.

ای عاشق راستین! بین علی اکبر علیه السلام در آن لحظات آخر زندگانی، چگونه از هدف پاک و عقیده خود، که همان راه حسین بن علی علیهما السلام است، دفاع می کند و از دشمن هیچ باکی ندارد و می گوید: «به خدا نمی گذارم لحظه ای آن ناپاکان بر ما حکومت کنند».

این سخن، همان سخنی است که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود و این همان سخن و مصلحتی است که به خاطر آن، حضرت علی علیه السلام سکوت نمود و در برابر چشمانش فاطمه زهرا علیها السلام را سیلی زدند و در به پهلویش نواختند و فرزندش محسن را سقط نمودند، باز هم هیچ نگفت.

سخن آن آقا زاده، همان سخنی است که به خاطر آن، امام حسن علیه السلام صلح نمود،

به جهت حفظ اسلام ناب محمدی و گروه شیعه، کوفه را ترک کرده و به مدینه رفت.

این رجز بسیار پرمعنا است، چقدر فصیح است که با انشای چند بیت، تمام صفحات تاریخ اسلام، از سقیفه تا نینوا جلو چشم بیننده و شنونده ورق می زند. او با بیان این رجز می خواهد بر تمام بدعت ها و کج روی هایی که در چند سال گذشته به وجود آمده، خط بطلان بکشد.

علی اکبر علیه السلام با قدرتی تمام و همراه با معنویت، شمشیر می زند و همگان را متوجه می سازد که این نبرد و حماسه یک رزم ساده نیست؛ بلکه یک جوان هاشمی علوی با عقیده راسخ شمشیر می زند و باکی از شهادت ندارد، همان گونه که اصحاب علی علیه السلام در صفین باکی از کشته شدن نداشتند، چنانچه در این رابطه فرزند عاص (عمرو بن عاص)، دشمن علی علیه السلام، درباره سپاهیان آن حضرت به حقیقت اعتراف می کند و می گوید: «فإن هؤلاء جاؤوا بخطه بلغت السماء» (۳۰)؛ «این گروه با هدف آسمانی به میدان آمده و باکی از شهادت ندارند».

آری این جوانمرد، تا توان داشت از حریم قرآن و ولایت دفاع نمود؛ اما هزار حیف! که شبه پیامبر علیه السلام به دست نامردان بی مروت قطعه قطعه شد و دنیای فصاحت و بلاغت آغشته به خون گردید.

آیا بلاغت و فصاحت علی اکبر علیه السلام قطعه قطعه شد؟ نمی دانم چه بگویم؟! قلم شکسته است؛ اما نه نه! فصاحت علی اکبر علیه السلام مثل جسم شریفش قطعه قطعه نشد؛ بلکه منطق و استدلال او، که در قالب فصاحت و بلاغت، به عرصه ظهور رسید، تا ابد بر تارک هستی و بشریت می درخشد و نور منطق و خلق علی اکبر علیه السلام ضمیر پیروانش

و جوانان ولایتی را روشن ساخته است. (۳۱)

حضرت علی اکبر علیه السلام وارث دو شجاعت

شجاعت ملکه ای نیست که به سادگی بتوان آن را به دست آورد. خیلی از افراد هستند که با تمرین زیاد و دیدن استاد، لقب قهرمانی به خود می دهند؛ ولی باز می بینیم در میدان کارزار نمی توانند شجاعتی از خود نشان دهند.

یکی از علل مهم و اصلی ملکه شجاعت، عامل وراثت است. حضرت علی اکبر علیه السلام وارث دو شجاعت بی نظیر بوده؛ یکی شجاعت حیدری، و دیگری شجاعت حسینی.

مورّخین تصریح کرده اند: حضرت علی اکبر علیه السلام در میدان مبارزه، آن چنان شجاعتی از خود نشان داد که صدای شیون و ناله از لشکر بلند شد (۳۲) و همه از اطراف او فرار می کردند، حتی در اوّل مبارزه کسی جرأت پیدا نمی کرد تا با جوان هاشمی (علی اکبر علیه السلام) مبارزه کند؛ چه اینکه آن بزرگوار وابسته به خاندانی است که هر کدام در شجاعت زبانزد مردم هستند.

جدّش امیرالمؤمنین علیه السلام شجاعی است که هیچ قدرتمندی در مقابلش توان و یارای مقاومت ندارد، شخصیتی که هرگز از دشمن گریزان نبود، او حیدر کَرار است.

پدرش حسین بن علی علیهما السلام نیز در شجاعت شیر بیشه میدان نبرد است؛ پس او دارای شجاعت حسینه است. عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام فاتح جنگ جمل و فارس نبرد صفین است، عموی دیگرش قمر بنی هاشم علیه السلام سپهسالار امام حسن علیه السلام و علمدار امام حسین علیه السلام در کربلا است.

حضرت علی اکبر علیه السلام در میان حرارت آفتاب، در وسط دشمن، تشنه و زبان خشکیده، مبارزه تن به تن، سنگینی اسلحه، فراق شهیدان، شنیدن صدای العطش کودکان، اضطراب و غوغای زنان در خیمه ها، مشاهده بابای مظلوم و غریب، مع الوصف چندین مرتبه حمله

کردن، و بنابر روایتی دوازده مرتبه بر دشمن حمله بردن، چه نیرویی می خواهد؟! (۳۳)

آنچه مسلم است، آن شاهزاده عالی مقام تعداد زیادی از دشمنان را به جهنم فرستاد. تعداد کشته ها را شمارش نکرده اند؛ ولی در بعضی تواریخ، تعداد تعداد کشته ها را در حمله اول هشتاد نفر و در حمله آخر صد و بیست نفر نوشته اند. (۳۴)

در کتاب هایی مانند مجالس شیخ صدوق رحمه الله و «الوقایع و الحوادث» به نقل از امام صادق و امام سجاده علیهما السلام، آمارهای دیگری هم آمده است: شصت و دو نفر، چهل و پنج نفر، پنجاه و چهار نفر، هشتاد و یک نفر.

در بعضی از مقاتل، اصلاً نامی از تعداد برده نشده؛ بلکه نوشته اند: «فقاتل قتالاً شديداً، قتل جمعاً كثيراً، ففعل ذلك مراراً، فقتل جماعه، فقتل مقتله عظیمه»؛ (۳۵) «نبرد بسیار سختی کرد، جمع بسیاری را کشت، پس دوباره نبرد کرد، پس گروهی را به قتل رسانید، پس کشتار بزرگی را انجام داد».

حضرت علی اکبر علیه السلام فارس میدان نبرد

هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام با آن هیبت رزم جویی و مبارز طلبی به میدان آمد، لشکر عمر بن سعد در برابرش تاب مقاومت نداشتند و هر کدام به طرفی فرار می کردند. فرمانده لشکر دشمن، حکیم بن طفیل و ابن نوفل را طلبید و هر کدام را هزار سوار بداد و گفت: چاره آن است که شماها به یک دفعه حمله کنید. آنها به شیر بیشه میدان، علی اکبر علیه السلام حمله ور شدند؛ ولی آن شاهزاده شجاع که وارث شجاعت حیدری و حسینی بود، در آن هنگام بر جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد و بر آن قوم حمله نمود و جمع بسیاری را هلاک کرد و لشکر را متفرق ساخت. (۳۶)

عمر بن سعد، به اصطلاح خودش، چاره جویی

کرد و طارق بن کثیر را مأمور کشتن علی اکبر علیه السلام کرد، طارق بن کثیر مردی شجاع و باجرات بود. عمر بن سعد به او گفت: تو سال هاست که از دست امیر جایزه می گیری، اکنون برو سر این پسر را برایم بیاور و من ضامن می شوم که از پسر زیاد برای تو حکومت موصل را بگیرم. و برای ضمانت خود، انگشترش را به طارق بن کثیر داد.

طارق مقابل شیر حیدری قرار گرفت و نیزه ای به طرف آن حضرت پرتاب کرد و آن حضرت نیزه را از خود دفع نمود، چنان نیزه را بر سینه طارق زد که از اسب به زمین افتاد. در این حال، برادر طارق به مبارزه علی اکبر علیه السلام آمد و آن حضرت ضربتی بر چشم هایش زد و آن ملعون روی خاک افتاد. در این هنگام، کشته شدن طارق و برادر او، بر فرزندان طارق بسیار مشکل آمد، پس دو پسر طارق هر کدام به میدان آمدند، که به وسیله رزم جوی لشکر سید الشهداء، حضرت علی اکبر علیه السلام به هلاکت رسیدند.

ترس و هیجانی در لشکر عمر بن سعد افتاد: این جوان کیست که هیچ کس تاب مقاومت در برابر او را ندارد؟! بالاخره فرد دیگری به نام بکر بن غانم به میدان آمد تا شاید بتواند آن شجاع حسینی را از لشکر دور کند. وقتی مقابل علی اکبر علیه السلام قرار گرفت، آن حضرت چنان شمشیری بر بکر بن غانم زد که خود و مرکبش دو نیمه شد. (۳۷)

حضرت علی اکبر علیه السلام و چند مأموریت

حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلا مثل پروانه، گرد شمع ولایت می چرخید و حافظ خيام حرم بود. آن آقا زاده نسبت به امام نزدیک ترین فرد محسوب می شد، هر کس

به امام حسین علیه السلام حاجتی داشت، به او مراجعه می کرد. شاهزاده علی اکبر علیه السلام چند مأموریت حساس را در حماسه عاشورا عهده دار بود:

۱ - در ظهر عاشورا، هنگام خواندن نماز ظهر (نماز خوف)، عده ای اقتدا کردند و عده ای جلوی آنها صف کشیدند. دو نفر از آنها در این حال شربت شهادت نوشیدند. امام حسین علیه السلام با اینکه حجاج بن مسروق مأمور اذان گفتن بود، جوان برومندش را مأمور اذان گفتن نمود و فرمود: عزیزم، اذان بگو تا نماز بخوانیم؛ زیرا بسیار مایل بود صدای دلتوازش را بشنود. (۳۸)

آری، هنگامی که امام حسین علیه السلام دلش برای صوت قرآن پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می شد، می فرمود: علی! برایم قرآن بخوان. (۳۹)

۲ - در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده: امام حسین علیه السلام حضرت علی اکبر علیه السلام را با سی نفر فرستاد تا برای خیام حرم آب بیاورند. (۴۰)

و این مأموریتی بود که امام به عهده فرزند شجاعش گذاشت و از این مأموریت، شجاعت حضرت علی اکبر علیه السلام آشکار می شود؛ چه اینکه آب آوردن در آن روز عاشورا، کار دشواری بود و لشکر عمر بن سعد اطراف شریعه را کاملاً محاصره کرده بودند. نوشته اند: این مقدار آبی که آورد برای حرم کم بود و کفاف اصحاب، یاران، زنان و اطفال حرم را، که نزدیک به دوست نفر بودند، نمی داد.

۳ - شیخ فخرالدین طریحی می نویسد: هنگامی که ابوالفضل عباس علیه السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام فرمود: «أما من مجیر یجیرنا؟! أما من مغيث یغیثنا؟! أما من أحد یأتینا بشربه من الماء لهذا الطفل؟» «آیا یاری رسانی نیست که ما را یاری رساند؟! آیا فریادرسی نیست که فریادرسی کند؟! آیا کسی

نیست که برای سیراب کردن این طفل، جرعه ای آب برای ما بیاورد؟!».

در این حال، حضرت علی اکبر علیه السلام برخاست و عرض کرد: من به طلب آب می روم، امام علیه السلام در حقّ فرزندش دعا کرد، علی اکبر مشک آب را برداشت و به سوی شریعه رفت و مشک را پراز آب نمود، به جانب پدر آمد و گفت: بابا جان! اگر آب زیاد آمد، پس از سیراب شدن برادرم، من هم تشنه هستم. امام طفلش را گرفت تا آب دهد که نامردان تیری زدند و بر گلوی علی اصغر علیه السلام نشست، قبل از اینکه آن طفل آبی بنوشد. (۴۱)

حضرت علی اکبر علیه السلام مؤذن کربلا

یکی از شعارهای مهم دین مقدّس اسلام، اذان است. اذان روح و ریحان در کالبد جامعه بشری می دمد. خانواده و جامعه ای که فرهنگ اذان در او زنده و پاینده باشد، دچار لغزش ها و افکار ناپسند نمی شود. اقامه اذان مربوط به دسته یا فردی به تنهایی نیست بلکه فرهنگ اذان فرهنگی فردی، اجتماعی، خانوادگی بوده و اسلام سفارش می کند اذان گفتن را در هیچ حالی ترک نکنید.

بنابراین برای حفظ اذان، وجود مقدّس علی بن ابی طالب علیه السلام، ۲۵ سال در خانه نشست و در این راه، چه خون دل هایی که به او دادند و بالاخره در محراب مسجد کوفه در اقامه همین راه، به شهادت رسید. امام حسن علیه السلام برای حفظ اذان و فرهنگ آن صلح نمود، و امام حسین علیه السلام نیز برای حفظ آن قیام کرد.

حجاج بن مسروق، مؤذن کاروان حسینی افتخار داشت در حضور امام زمان خویش و برای جماعتی اذان بگوید که در آن جماعت، شخصیت هایی مانند: حضرت عباس بن علی، علی اکبر، قاسم بن

حسن، عون و جعفر، حبيب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، زهير بن قين و برير حضور دارند. در روز عاشورا اقامه نماز و اذان در رأس همه امور بود؛ چه اينکه نماز عروج ملکوتی و معراج انسان است.

نقل می کنند: وجود مقدس امام حسين عليه السلام در ظهر عاشورا دستور داد حضرت علي اکبر عليه السلام اذان بگوید. (۴۲) صوت اذان حضرت علي اکبر عليه السلام، صوت رسول الله صلی الله عليه وآله است، وجود او به فرموده خود امام حسين عليه السلام، از لحاظ خلق، خلق و منطق شبیه وجود رسول الله بوده است.

اما در اينکه در ظهر عاشورا، حضرت علي اکبر عليه السلام مؤذن بوده رازی نهفته و فلسفه عمیقی دارد. فلسفه آن چیست؟ آیا غير از اين است که با اذان شبه مصطفی، وجدان خفته آن ناآگاهان بيدار شود؟ شما بنگريد! جمعیتی حداکثر بالغ بر یکصد و بيست هزار نفر و حداقل سی هزار نفر در کربلا جمع شده اند، اينها می خواهند چه کنند؟ آیا هدف آنها دين و خداخواهی بود يا تخریب دين؟! کدام؟! اينها مردمانی بودند تازه مسلمان و اکثر آنها جوان، جوانانی که اصلاً حضرت رسول صلی الله عليه وآله را ندیده بودند و بیشتر در دوران عمر و عثمان و معاويه به دنيا آمده بودند.

یکصد و سیزده تن از صحابه در فتح سرزمین دمشق شرکت جسته و يا به تدریج در آنجا سکونت داشتند. اين عده، در زمان خلافت عمر و عثمان تا آغاز حکومت معاويه مرده بودند و در زمان حادثه کربلا تنها یازده تن از آنان زنده و در شام به سر می بردند و اينان مردمانی بين هفتاد تا هشتاد سال سن داشتند که گوشه نشینی را

حال این پرسش مطرح است که: چرا این صحابه در قبال حکومت یزید و قیام امام حسین علیه السلام سکوت نمودند؟ و یا کوفیان را که تحت حکومت یزید بودند و در کربلا حضور یافتند، منع نکردند؟ امثال همین سکوت ها، باعث شد که حداقل سی هزار نفر در کربلا حضور یابند و خون پسر پیغمبر خود را بریزند.

یاران امام علیه السلام برای اینکه به سپاه مقابل اتمام حجت کنند که ما سپاهیان خاندان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستیم، هر کدام از اصحاب خصوصاً شهدای بنی هاشم که به میدان می آمدند، خود را معرفی می کردند. لذا امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمود: امروز اذان را شبه پیامبر - حضرت علی اکبر علیه السلام - بگویند، این مردم اگر نمی دانند، بدانند که این صدا صدای رسول الله صلی الله علیه و آله و گوینده آن شبه مصطفی علیه السلام است. شاید ضمیر ناآگاه و پلید آنها بیدار شود و خون پسر فاطمه و علی علیهما السلام را نریزند؛ اما هزار افسوس! جنایتکاران آنچه را که نباید بکنند، کردند.

آری، روز عاشورا، روز نماز و دعا، روز مبارزه و حماسه و دفاع از دین است، ظهر رسیده، وقت نماز آمده، باید مؤذن اذان بگوید و آن هم علی اکبر! امام شنیدن صدای دلنواز فرزندش را دوست دارد، مشتاق است تا میوه دلش با آن روح ملکوتی اذان بگوید.

صدای ربانی او در فضا طنین انداز شده که ملائکه آسمان می شنوند و می گویند: ببینید علی اکبر علیه السلام اذان می گوید. اصحاب و بنی هاشم صدای ملکوتی او را شنیدند، همه خوشحالند؛ چه اینکه شبه رسول الله صلی الله علیه و آله مؤذن است. زینب عقیله بنی هاشم هم

خوشحال؛ چه اینکه پاره تن برادرش اذان می گوید؛ اما ای عاشق راستین! در این حال زینب علیها السلام خوشحال است؛ ولی دل ها بسوزد آن موقعی که صدای «یا اَبَتاه! علیک منی السلام» علی اکبرعلیه السلام بلند شد. چه حالی داشت سید الشهداء و عمه سادات، زینب؟! راوی می گوید: دیدم زنی را که ناله می زند و می گوید: ای میوه دلم! ای میوه دل برادرم! خودش را به روی بدن قطعه قطعه حضرت علی اکبرعلیه السلام انداخت، امام او را بلند کرد و به خیمه ها برگردانید. (۴۴)

جوانان عزیز! از فرهنگ نماز و اذان دور نباشیم. هرچه روح نماز و اذان در جامعه ما استوار باشد، به همان اندازه ما از تهاجم فرهنگی دشمن مصون و محفوظ خواهیم ماند. ای جوانان! اذان بگویید، در هر کجا و در هر حالی که هستید، در محیط کار و دانش، خیابان و بازار. فرقی ندارد و این یک افتخار است. حضرت علی اکبرعلیه السلام چنین عاشقی می خواهد.

مدح حضرت علی اکبرعلیه السلام

مرحوم ابن ادریس، که از مشاهیر علمای شیعه است، در کتاب سرائر، به ابیات زیر تصریح نموده که در مدح جود و سخاوت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می باشد:

لم تر عین نظرت مثله من محتف یمشی و من ناعل اعنی ابن لیلی ذا الشدی و الندی أعنی بأن بنت الحسب الفاضل لا- یؤثر
الدنیا علی دینه و لا یبیع الحقّ بالباطل یغلی نهی اللحم حتّی إذا

أ تصیح لم یغل علی الآکل کان إذا شبت له ناره أوقدها بالشرف القابل کی ما براها بئس مرمل أو فرد حی لبس بالأهل (۴۵)

آن بزرگوار مهمانی ها را اکرام می نمود و سائلین را حاجت روا می ساخت، به طوری که غذا تهیه می کرد و

دستور می داد آن را آماده کنند و مساکین و نیازمندان و واردین را سیر می نمود و با نهایت مهربانی با آنها برخورد داشت. چنانچه عادت عرب هم همین طور است، به طوری که در شب های تاریک بر بالای بام خانه هایشان آتش می افروختند، تا واردین و مهمان ها از این طریق به سوی میهمانی هدایت می شدند. (قبلاً راجع به صفت ناری القری حضرت علی اکبر علیه السلام بحث کرده ایم).

حضرت علی اکبر علیه السلام هم از آنجایی که خیلی اکرام مهمان و اعطای سائل را دوست داشت، بر بالای خانه اش آتشی روشن می نمود تا اینکه نیازمندان و واردین و یتیم ها به خانه او راه می یافتند. (۴۶) شاعر اشاره به این مطلب می کند که آن آقازاده دینش را به دنیا و حقّ را به باطل نفروخت.

حضرت علی اکبر علیه السلام شخصیتی بود آراسته به فضایل ولایت و انوار کمال و مکارم اخلاق. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من تربیت شده مکتب ربوبی هستم و علی تربیت شده من، و خدای من امر فرمود که همیشه سخاوت و خوبی کنم و مرا از بخل و جفا بازداشته است. و فرمود: منفورترین چیزها نزد ما بخل و بداخلاقی است.

آری حسین بن علی علیهما السلام در این مراتب، وارث جدّ و پدر بزرگوارش بود و حضرت علی اکبر علیه السلام تربیت یافته چنین امامی و دارای سخاوت و ادب و بخشش است و فرموده سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا درباره فرزندش، مؤید همین مطلب است که: شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی اکبر است. (۴۷)

شبه پیامبر صلی الله علیه و آله، ریحانه الحسین علیه السلام

میان والدین و فرزندان، یک نوع رابطه و کششی وجود دارد که باعث ایجاد محبت و دوستی می شود. این نوع رابطه

و جدائیت میان دوستان هم وجود دارد. با این فرق که، محبت حاکم بر والدین و فرزندان ذاتی است و ریشه فطری دارد.

از این روست که رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: «الولد ریحانه وریحانتای من الدنیا الحسن والحسین»؛ «فرزند گل خوشبو است، و حسن و حسین علیهما السلام دو گل خوشبوی من در دنیا هستند».

و می فرماید: «أولادنا أکبادنا»؛ (۴۸) «فرزندان ما جگر گوشه های ما هستند».

فرزند پاره تن و جگر گوشه پدر و مادر بوده، و شکی نیست که فرزند، خصوصاً که شخص پاک و سالمی باشد، ریحانه والدین، نور چشم و میوه دل و قلب پدر و مادر است؛ لذا خداوند تبارک و تعالی در قرآن از اولاد تعبیر به ثمرات نموده است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ». (۴۹)

در روایت آمده: دو نفر اعرابی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمدند و هر دو سر مالکیت شتری با هم نزاع و درگیری داشتند. هر کدام می گفتند: شتر از آن من است. یکی از آنها به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: یا رسول الله! دستور بفرمایید شتر را نحر نمایند، پس به درستی که در جگر آن حیوان کله زخمی وجود دارد. حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله دستور دادند و شتر نحر گردید. جگر او را بیرون آوردند، مشاهده شد که در جگر شتر همان اثری وجود دارد که اعرابی گفته. حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: ای اعرابی! از کجا فهمیدی که جگر شتر این طور است؟ اعرابی در پاسخ گفت: یا رسول الله! همانا من بچه شتر این ناقه را جلوی چشمان مادرش نحر نمودم. در این هنگام، ناله بلندی

و عظیمی از شتر شنیده شد، از این رو دانستم که بر جگر مادر صدمه ای وارد گردید. (۵۰)

مقام رفیع قمر بنی هاشم و علی اکبر نزد سید الشهداء علیهم السلام

بیان صفات و کمال هر شخصی، به راه های مختلف صورت می پذیرد. گاهی هنر یک فرد، بیان گر شخصیت اوست، گاهی تربیت و آگاهی او، بیان گر ذات اوست. گاهی نسبت داشتن فردی به فرد دیگر، ارزش او را بیان می کند. بالاخره همه این موارد در حدّ خود می تواند معرّف دیگری واقع شود؛ ولی به طور یقین، رسا و گویا نیست.

در همین راستا، اگر امام معصومی ارزش فردی را بیان نماید، دیگر فکر و اندیشه جایگاه تردیدی را به دست نمی آورد و به طور صد در صد به کلام امام معتقد می شود؛ چه اینکه امام در معارف شیعه، اولین مخلوق در عالم هستی و بزرگ مخلوقات و واسطه فیض بین خداوند تبارک و تعالی و عالم ممکنات می باشد، و در زیارت جامعه به همین معنا اشاره شده، آنجا که می فرماید: «بکم فتح الله وبکم یختم»؛ (۵۱) «خداوند عالم خلق را با آفرینش شما آغاز کرد و به شما پایان می بخشد».

وقتی تاریخ کربلا را ورق می زنیم، به مواردی برخورد می کنیم که با اندیشیدن در ژرفای آن، مقام بس والای آن دو بزرگوار - حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر علیهما السلام - نزد وجود مقدّس سید الشهداء علیه السلام آشکار می شود.

چنانچه آمده است: چون امام حسین علیه السلام در شب عاشورا با عمر بن سعد دیدار نمود و او را به راه راست رهنمون ساخت و به طغیان یزید پلید آگاهش ساخت، و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شخصیت حضرتش را به او یادآوری نمود، به اصحاب و خویشان خود فرمود: همه از حضرتش کناره

گیرند، جز عباس و علی اکبر علیهما السلام. و عمر بن سعد هم این کار را انجام داد و تنها، فرزند و غلامش همراه او باقی ماندند. (۵۲)

این حرکت امام علیه السلام نسبت به قمر بنی هاشم و علی اکبر علیهما السلام و ماندن آن دو نزد امام بزرگوار علیه السلام در بیان اهمیت و شخصیت آن بزرگواران کفایت می کند. به راستی بصیرت می خواهد تا انسان کمال و سعادت آنها را بفهمد. اگر نفاق و دورویی بر انسان سایه افکننده باشد و نقطه بینشش کور شده باشد، چگونه می تواند در شناخت آن دو عزیز اوج بگیرد، تا چه رسد به اینکه بفهمد و درک نماید.

این انتخاب امام علیه السلام در شب عاشورا و برگزیدن حضرت ابوالفضل و علی اکبر علیهما السلام بر دیگر صحابه و یاران، به خودی خود، دارای اهمیت است و عزیز زهرا با این برگزیدن، وفا و صداقت و اوج پیروی آن دو بزرگوار از امامشان را امضا می نماید، و آیندگان را متوجه این نکته می سازد که در ویژگی های آن دو گل زهرا تعمق نماید. (۵۳)

وجوه مشترک میان حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر علیهما السلام

کربلا دانشگاهی است که هم اولین است و هم آخرین؛ دانشگاهی که برای هر یک از صفات انسانی کلاسی دارد و برای هر کلاسی، استادی؛ استادانش عضو هیئت علمی دائمی هستند، نه موقت؛ دانشگاهی که درسش به سوی همه بشریت، به خصوص آزادی خواهان آگاه و موحد باز است و هر که وارد آن دانشگاه شود، کسب فیض و فراگیری علومش حتمی است و مردودی در آن راه ندارد. این دانشگاه کنکور دارد و تنها راه قبولی در آن، عشق ورزیدن و محبت به اهل بیت علیهم السلام می باشد. آری، کربلا عرصه تجلی فضایل و مکارم حضرت

عباس علیه السلام است.

در این گفتار، موارد مشابهی در زندگانی آن دو بزرگوار را بیان می‌کنیم:

۱ - در روز عاشورا، برای قمر بنی هاشم علیه السلام امان نامه آوردند (۵۴) و نیز هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام به میدان رفت، شخصی از آن طرف فریاد زد؛ ای علی! تو با امیرالمؤمنین یزید خویشاوندی داری و ما می‌خواهیم خویشاوندی تو را رعایت کنیم، اگر میل داری تو را به محفل امنی ببریم، علی اکبر علیه السلام فرمود: خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله را باید مراعات کرد. (۵۵)

علّت این نوع امان دادن، این است که مادر علی اکبر علیه السلام، لیلی، یک رابطه نسبی با ابوسفیان دارد. در همین راستا، بعضی از بزرگان فرموده‌اند: اگر مکرمه لیلی در کربلا حاضر بود، از ترس مؤاخذه یزید، جرأت نمی‌کردند به این قسم، اهل بیت را اسیر کنند. (۵۶)

به نظر می‌رسد: صحیح نیست اینکه بگوییم: اگر لیلی در کربلا می‌بود، لشکریان کفر جرأت نمی‌کردند؛ چرا که آن قدر خباثت و جنایت و قساوت قلب بر لشکریان عمر سعد و فرماندهان آنها حکم فرما بود، که چنین خویشاوندی هرگز جلوی اعمال پلید آنها را نمی‌گرفت.

۲ - وجه شباهت دیگر میان این دو آقازاده، سلام تودیع است. در آخرین لحظات زندگی، هنگامی که قمر بنی هاشم از اسب به روی زمین افتاد، فرمود: «علیک منی السلام یا أبا عبد الله!». (۵۷) چون امام، کلام برادر را شنید، بسان عقابی تیز بر سرش فرود آمد.

همچنین وقتی حضرت علی اکبر علیه السلام از بالای اسب بر زمین افتاد و او را با ضربات شمشیر قطعه قطعه کردند، فرمود: «یا أبتاه! علیک منی السلام». (۵۸)

۳ - سر نازنین حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام را شکافتند، همین طور سر مبارک

جوان حضرت سید الشهداء علیه السلام را نیز شکافتند و فردای قیامت آن دو آقازاده، با سر شکافته و خون آلود از پیروانشان دستگیری خواهند نمود.

۴ - حضرت عباس و علی اکبر علیهما السلام به سنت نبوی جامه عمل پوشانده و ازدواج کرده و دارای همسر و فرزند بوده اند؛ چه اینکه مورخین می نویسند: حضرت عباس علیه السلام لبابه دختر عبیدالله بن عباس را به همسری برگزید و از او دارای فرزندی شد، و حتی این شهر آشوب در مناقب گفته: محمد فرزند حضرت ابوالفضل علیه السلام در کربلا به شهادت رسید. (۵۹) حضرت علی اکبر علیه السلام هم دارای همسر و فرزند بود.

۵ - حضرت عباس و علی اکبر علیهما السلام، هر دو شجاع و قدرتمند بودند و لشکریان دشمن از آن دو بزرگوار در هراس بودند. در بیان شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام همین بس که نقل کرده اند: در روز عاشورا از میان چهار هزار تیرانداز عبور کرد و وارد شریعه فرات شد. در شجاعتش همین کافی است که کسی در میدان نبرد، جرأت رویارویی با او را نداشت، تا اینکه کمین کرده و دست های نازنین او را قطع کردند و عمود بر فرقش نواختند.

در شجاعت حضرت علی اکبر علیه السلام نیز، همین بس که در روز عاشورا چندین مرتبه بر لشکر دشمن حمله برد؛ مبارزه ای واقعاً حیرت انگیز، تا جایی که همه مورخین نوشته اند: جنگ پرشور و هیجانی نمود و تعدادی را به جهنم فرستاد.

۶ - بعضی از ارباب مقاتل می نویسند: حضرت ابوالفضل و علی اکبر علیهما السلام هر دو موفق شدند در روز عاشورا از میان لشکر انبوه دشمن عبور کنند و از شریعه آب بردارند.

در منتخب آمده است: وقتی صدای العطش طفلان بلند شد،

امام علیه السلام به برادرش فرمود: «امض إلى الفرات وأتنا بشىء من الماء. فقال: سمعاً وطاعة!»؛ «ای برادر! به سوی فرات بشتاب و مقداری آب برای ما بیاور. پس فرمود: به روی چشم و به دیده اطاعت!» ولی هزارافسوس که تیری آمد و امید عباس ناامید شد.

همچنین در منتخب آمده: پس از شهادت عباس، امام جملاتی را که حاکی از مظلومیت خود است، به زبان راند و فرمود: آیا کسی هست که مقداری آب برای این طفل - حضرت علی اصغر علیه السلام - بیاورد. فرزندش علی اکبر علیه السلام قیام نمود و فرمود: «أنا آتيك بالماء سیدی...». حضرت علی اکبر علیه السلام موفق به آب آوردن شد و به دست مبارک پدر داد تا طفلش را سیراب سازد، تیری آمد و بر حلق نازنین طفل نشست و در آن لحظه آب هم به روی زمین ریخت. (۶۰)

۷ - نزدیک ظهر، امام حسین علیه السلام با همراهان خود به منزل ثعلبیه (۶۱) رسید، مدت زمانی استراحت نمود و خوابی قیلوله کرد. (۶۲) چون از خواب بیدار شد، فرمود: هاتفی را دیدم که می گوید: مرگ ها شما را می راند به سوی بهشت. حضرت علی اکبر علیه السلام عرض کرد: بابا مگر ما برحق نیستیم؟ آن حضرت فرمود: البتّه ما برحقّ هستیم. در این حال، علی اکبر علیه السلام فرمود: ما را از مرگ هیچ ملال و ناراحتی نیست. (۶۳)

حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام هم در آخرین لحظات زندگانی، همین که دشمن را از خود دور می کرد، چنین زمزمه می کرد:

لا أُرهب الموت إذا الموت زماً

حتّی أُواری فی المصالیب لقی «من از مرگ، آن هنگامی که سر بردارد، ترس و وا همه ای ندارم تا اینکه پیکر من نیز در میان

دلیر مردان به خاک افتد».

۸ - حضرت عباس و علی اکبر علیهما السلام هر دو در اوج مرتبه یقین نشسته بودند و نسبت به امام زمان خویش نهایت اخلاص و مردانگی داشتند. چنانچه ارباب مقاتل می نویسند: در شب عاشورا وجود مقدس سید الشهداء علیه السلام تمام یاران و اصحاب خود را جمع کرد و برای آنان خطبه خواند، حتی احوال روز عاشورا را برشمرد. در این حال، اولین کسی که اعلام حمایت می کند، فرزند ارشد ام البنین علیها السلام، سپس حضرت علی اکبر علیه السلام و دیگر یاران اعلام حمایت می کنند. (۶۴)

۹ - هنگام شهادت آن دو عزیز زهرا در روز عاشورا، ام البنین علیها السلام مادر حضرت عباس علیه السلام در کربلا نبوده، و همین طور لیلی علیها السلام مادر حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلا نبوده است. (۶۵)

۱۰ - هر دو بزرگوار، فرزند بلافصل امام و برادر امام معصوم هستند، و در دامن پرمهر و محبت ولایت رشد یافته اند.

۱۱ - حضرت عباس و علی اکبر علیهما السلام در مدینه متولد شده اند.

۱۲ - حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام سپهسالار امام حسن علیه السلام بود و هرکس با امام حسن علیه السلام کاری داشت، به او مراجعه می کرد. همچنین سبط اکبر امام حسن علیه السلام، مربی و معلم علی اکبر علیه السلام بود. (۶۶)

۱۳ - آری، حضرت عباس و حضرت علی اکبر علیهما السلام در برترین مرتبه عصمت و پاکی بعد از ائمه هدی علیهم السلام نشسته و هر دو یگانه تاز عرصه علم و ادب، کمال و فضیلت، مهر و محبت، مروّت و مردانگی، اخلاص و ورع، شجاعت و ایستادگی در برابر دشمن هستند و والاترین قهرمان های تاریخ به شمار می آیند.

جایگاه سیاسی - اجتماعی حضرت علی اکبر علیه السلام

از زمانی که شورای سقیفه بنی ساعده را تشکیل دادند

و به ناحق حکومت را از دست وصی رسول خداصلی الله علیه وآله، امام علی علیه السلام گرفتند، صف آرایی دو قطب مخالف شروع شد و به طور آشکار دستگاه تبلیغاتی بنی امیه و حاکمان وقت، علیه خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله شروع به جعل احادیث و نشر آنها، و تغییر سنت رسول الله صلی الله علیه وآله نمودند.

کار به جایی رسید که مولای متقیان علی علیه السلام را به شهادت رساندند، امام حسن علیه السلام را با نقشه های گوناگون کنار زدند و بالاخره با نفوذ در خانه او، او را به شهادت رساندند، سپس امام حسین علیه السلام در قدرت امامت خود، همواره جنایت های معاویه را برای مردم تشریح می نمود.

یک یا دو سال پیش از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام به حج مشرف شد در حالی که عبدالله بن جعفر از صحابه و تابعین او را مشایعت می کردند، در منی جلسه ای تشکیل داد و از عموم بنی هاشم و صحابه و تابعین (هفتصد نفر از تابعین و دویست نفر از صحابه) خواست تا در جلسه اجتماع کنند، آن گاه امام علیه السلام در آن جلسه سخنانی ایراد نمود.

آن حضرت فرمود: دیدید این مرد زورگو و ستمگر با ما شیعیان چه کرد؟ من در اینجا مطالبی را با شما در میان می گذارم، اگر درست بود تصدیق و اگر دروغ بود تکذیب کنید. سخنان مرا بشنوید و بنویسید. وقتی به شهرها برگشتید، با افراد مورد اطمینان در میان گذارید و آنان را به رهبری ما دعوت کنید؛ زیرا می ترسم این موضوع (رهبری امت توسط اهل بیت علیهم السلام) به دست فراموشی سپرده شود و حق ناپود گردد. (۶۷)

بدین وسیله امام حسین علیه السلام، زمینه قیام خود را

بر علیه حکومت پلید معاویه و پس از او یزید بن معاویه فراهم ساخت. و بارها در خطبه ها و نامه های خود، جنایت ها و بدعت ها و اعمال ضد اسلامی معاویه را تشریح می کرد. (۶۸)

معاویه هم با تبلیغات زهر آگین و کینه توزانه اش، خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله را در نظر مردم منفور جلوه داده و بنی امیه را خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده بود. معاویه مردم شام را به گونه ای تربیت کرده بود که هیچ گونه اختیاری از خود نداشتند و اسلام را برای آنها وارونه جلوه می داد و آنها بدون هیچ چون و چرایی می پذیرفتند. معاویه شخصی سیاست باز، مکار، حيله گر و دسیسه باز بود. ترفندهای مختلفی در مواقع حساس به کار می برد، مثلاً وقتی عمّار یاسر، این مبارز نستوه و سرباز نود ساله اسلام در جنگ صفین پای رکاب امیر المؤمنین علی علیه السلام به دست ستمگران به شهادت رسید و این امر به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله پیشگویی شده بود، با یک ترفند خاصی در میان سپاه شام شایع کرد که قاتل عمّار، علی علیه السلام است؛ زیرا علی علیه السلام او را به میدان جنگ آورده و باعث قتل او شده است. (۶۹)

خواننده محترم! بین و دقت کن که معاویه چه شخص ستمگری است؟ و چه حيله هایی به کار برده است؟!

یک روز معاویه در ایام خلافت خویش گفت: «من أحقّ الناس بهذا الأمر؟»؛ امروز چه کسی به امر خلافت سزاوارتر است؟ و این حکومت حقّ کیست؟ حاضران همه گفتند: لباس خلافت شایسته توست. معاویه گفت: این طور نیست، سزاوار به امر خلافت علی بن الحسین (علی اکبر علیه السلام) است؛ زیرا جدّ او پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و در او، شجاعت بنی هاشم

و سخاوت بنی امیه و خوشرویی ثقیف وجود دارد. (۷۰)

هیچ تردیدی نیست حضرت علی اکبر علیه السلام دارای کمالات و فضایل زیادی بوده و مظهر «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» بود و از جهت شباهت او به رسول خدا صلی الله علیه و آله، همه اذهان خویشان و اصحاب را به خود جلب کرده بود. امّا سؤال اینجاست: آیا واقعاً معاویه، که بر حسب ظاهر در رأس حکومت قرار گرفته، بدون هیچ چشمداشت و حيله ای از جوانان قریش، مخصوصاً نوجوانان بنی هاشم، از جمله حضرت علی اکبر علیه السلام تمجید می کند؟ کسانی که صفحات تاریخ حکومت معاویه را مطالعه کرده اند، سریعاً پی می برند که این شخص از گفتارش اغراضی دارد؟

اغراض و اهداف معاویه بن ابی سفیان

۱ - معاویه می خواست افکار و آرای مسلمین را منحرف سازد و بگوید: خلافت منصوص و مخصوص حسین بن علی علیهما السلام نیست و از این راه، حقی را برای بنی امیه ثابت کند.

او این ترفند را لازم می دانست، چرا؟! چون بالاخره عدّه ای از اصحاب و تابعین و دیگر مسلمین در حجاز و شام و عراق و سرزمین های اسلامی بودند که حقیقت را می دانستند و در گوشه و کنار، لب به اعتراض می گشودند. و به علاوه، معاویه حکومت خود را بلامعارض نمی دانست؛ چون چند مرکز بزرگ اسلام، مثل مکه و مدینه، محلّ سکونت خاندان پیامبر می باشد و مردم با حسین بن علی علیهما السلام در ارتباط بودند؛ لذا ساکت نمی نشست و از به کار بردن هر نوع دسیسه و فریب کاری دریغ نمی ورزید.

۲ - معاویه با ستایش فردی از قطب مخالف، می خواست شرایط خلافت را از میان بردارد. اهمّ شرایط خلافت، داشتن علم و عصمت است و باید از جانب خدا و رسول بر آن تصریح شده

باشد. بنابراین بنی امیه و مخصوصاً حاکم وقت می دانستند که نه معصومند و نه عالم؛ و از طرفی خوب فهمیده بودند که علی و دو فرزندش علیهم السلام دارای علم و عصمت هستند و نصّ بر امامت و خلافت آنها از جانب خدا و رسول وجود دارد؛ لذا اذهان را متوجّه غیر این خاندان می کرد و در نتیجه به مقصود خود، که حفظ حکومت در بنی امیه هست، می رسید.

۳- اثبات سخاوت و بخشش در خاندان خود، یکی دیگر از اهداف معاویه در این قول است. حال این سؤال وجود دارد که اثبات سخاوت چه نتیجه ای برای معاویه دربر داشت؟

برای پاسخ به این سؤال، ناچاریم مقداری از اوضاع را بیان کنیم:

در آن زمان، مردم حجاز و عراق، مردمی تازه مسلمان بودند و هنوز فرهنگ جاهلیت و قبیله گری در آنها، کم و بیش حاکم بود. علی رغم پیمانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار بسته بود، باز هم در کشمکش های سیاسی در مقابل هم قرار می گرفتند.

بدعت ها و تغییر روش ها و فتوهای خلاف قران و سنّت سه خلیفه، وجود قبایل مختلف و تیره های متفاوت مخصوصاً قحطانیان و عدنانیان، حضور قوم یهود و دسیسه های آنها و منافقین دورو، وجود افراد سودجو که برای حفظ موقعیت خود، متمایل به احزاب سیاسی قدرتمند بودند؛ لذا هر کدام از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردار بودند، مردم در سایه پرچم آن گروه و از طرفی وضع اقتصادی و معیشت در آن مناطق مطلوب نبود و افراد نیازمند و گرسنه و بی مسکن هم زیاد بودند؛ لذا گرایش به گروه یا فردی که دارای اوضاع مالی خوبی داشت، زیاد بود.

مردم شامات

هم تکلیف شان مشخص است که با اسلام معاویه ای عادت کرده بودند، با اسلامی خو گرفته بودند که معاویه و همدستان آنها معرفی می کردند. البته در این مناطق، افرادی بودند که حق را می فهمیدند و جان خودشان را در راه ترویج دین فدا می کردند، و همواره پروانه وار گرد شمع ولایت می گردیدند، که سخن گفتن در این باره از بحث ما خارج است.

حال با توجه به توضیحی که ارائه گردید، خوب مشخص می شود که چرا معاویه در خود و خاندانش، سخاوت را اثبات می کند، برای اینکه یک عده مردم ساده لوح و نیازمند و گرسنه را گرد خود جمع کند.

۴ - معاویه قصد داشت تصویر خلافت سالخوردگان را از خاطره ها دور کند و در ذهن مردم جای دهد که جوانان می توانند خلیفه شوند. و از این راه می خواست ولایت عهدی پسرش یزید را ثابت کند و کم کم ذهن همگان را متوجه خلیفه جوان بعدی می ساخت.

۵ - معاویه بدعت دیگری در اسلام نهاد، آن چنان بدعتی که پس از وی نزدیک به سیزده قرن در سراسر قلمرو اسلامی دوام یافت. (۷۱)

اینک توضیح مطلب: بعد از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، مهاجر و انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و پس از فخرفروشی ها، آخر الامر ابوبکر را به خلافت برگزیدند و پس از مرگ ابوبکر، به سفارش او عمر خلیفه گشت، چنان که نوشته اند: خلافت عمر باز هم با رضایت همان افراد سقیفه بود و پس از عمر، شورای شش نفری عثمان را پذیرفت و پس از آن، عموم مسلمین با حضرت علی علیه السلام بیعت نمودند.

حال با این توضیح، مشخص می گردد که هیچ یک از این چهار خلیفه، خلافت را از دیگری

به ارث نبرده اند. مذهب شیعه، امیر المؤمنین علی علیه السلام را خلیفه به حق و بلافصل رسول خداصلی الله علیه وآله می دانند و نمی گویند: حضرت علی علیه السلام این شایستگی را از راه خویشاوندی با رسول خداصلی الله علیه وآله به دست آورده؛ بلکه به خاطر عصمت و علم و فضیلتی که در او بوده، و به خاطر نصّ پیامبرصلی الله علیه وآله که در غدیر خم فرمود: «من کنْتُ مولاه، فهذا علی مولاه» امام می دانند.

معاویه سنّت دیرین جاهلی را زنده کرد و خلافت را موروثی کرد. معاویه با همه ترفندها و دغل بازی ها و شناختی که از مردم داشت، موروثی کردن خلافت را کار ساده ای نمی پنداشت، خصوصاً که فرزندش جوانی است کمتر از سی سال سن داشته، که نه تقوا و نه فضیلتی و نه شجاعتی و نه عقلی دارد، یزید مردی شراب خوار و هوس باز و میمون باز بوده، پدرش معاویه او را بیش از همه می شناسد؛ لذا زمینه موروثی کردن حکومت را در سال های پایانی عمرش فراهم ساخت.

ابن اثیر می نویسد: چون مغیره بن شعبه فهمید معاویه می خواهد او را از کار برکنار کند، به شام آمد و قبل از دیدار با خلیفه، به نزد یزید رفت و به او گفت: بزرگان اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله همه مرده اند و معاویه نیز روزی خواهد مرد. تو چرا جای او را نگیری مگر تو چه کم داری؟ چرا پدرت نمی خواهد از مردم برای تو بیعت بگیرد؟

یزید گفت: تو می گویی چنین کاری شدنی است؟ چرا شدنی نباشد؟! یزید ماجرا را به معاویه خبر داد و از مغیره پرسید: چه کسی می تواند چنین کاری را انجام دهد؟ بیعت مردم کوفه را

من و بیعت مردم بصره را زیاد بن ابیه انجام می دهد؛ چون این دو شهر چنین کاری را انجام دهند، دیگر کسی مخالفت نخواهند کرد.

مغیره بن شعبه به کوفه برگشت و مأموریت خود را انجام داد، عده ای را همدستان با خود کرد و سپس پسرش را با عده ای به دمشق نزد معاویه فرستاد که اینان از تو می خواهند یزید را به ولایت عهدی منصوب کنی! معاویه از راه دور اندیشی و یا دیرباوری به آنان گفت: در این کار شتاب مکنید. سپس از پسر مغیره پرسید: پدرت دین این مردم را به چند خریده؟! هر یکی را به سی هزار درهم راضی کرده است که معامله ای ارزان بوده است. (۷۲)

بنابراین معاویه بدون دلیل، جوانی از بنی هاشم را نمی ستاید. نکته مهم اینکه: حضرت علی اکبر علیه السلام در طول زندگانی خود، شخصی بافضیلت و باتقوا و دارای منزلتی خاص در میان بنی هاشم و مسلمین است و همین که معاویه در جهت اغراض خود، از او ستایش می کند، بهترین دلیل بر جایگاه حضرت علی اکبر علیه السلام در اجتماع آن روز است. (۷۳)

حضرت علی اکبر علیه السلام به سوی فرات

آب مایه حیات هر جاننداری است که به آن نیاز دارد، همان گونه که خدای تعالی فرموده: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»؛ (۷۴) «حیات هر جاننداری را از آب قران قرار دادیم».

خداوند تبارک و تعالی در این جهان، حیات و ادامه آن را برای هر موجود زنده ای وابسته به آن قرار داده؛ لذا آن را برای همه مباح نموده و فرموده است: «الناس شرع سواء في الماء والكلاء»؛ «مردم در استفاده از آب و مرتع برابرند». تنها افراد پست عنصر و بی ریشه و لئیم آن را از مردم باز می دارند، کسانی

که حیات انسانها برای آنان بی ارزش است.

در تاریخ زندگی پیامبران الهی و پیشوایان حق، منع استفاده از آب حتی از دشمنانشان وجود ندارد و این موضوع هرگز از کسی، که بویی از شرافت و جوانمردی برده، شنیده نشده است.

در جنگ صفین، معاویه لعنه الله بر رودخانه مسلط گردید و آب را از لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام منع نمود؛ در مقابل، چون رهبر سالکان و پیشوای عارفان علی بن ابی طالب علیه السلام آب را از آن ستمکاران ددمنش پس گرفت، آن را بر دوست و دشمن آزاد ساخت.

حضرت سید الشهداء علیه السلام در مسیر حرکت به سوی کربلا، حرّ و لشکر هزارنفره او را به همراه اسبانشان سیراب ساختند، در حالی که آب، گرانبهاترین و کمیاب ترین چیزی بود که در اختیار داشتند؛ اما روح قدسی و بخشش نبوی و ذات طیب و طاهر آن حضرت اجازه نداد در آن بیابان سوزان، از جود و بخشش حیاتی ترین ذخایرشان امتناع ورزد.

اینجاست که مصداق «از کوزه برون همان تراود، که در اوست» تحقق می یابد و همین گروه در آن صحرای خشک، که جرعه ای آب به ارزش جان بود، از احسان و کرم امام حسین علیه السلام بهره مند گردیده و سیراب شده بودند، در صحرای کربلا، آن آب فراوان پرتلاطم و مواج را، که خود از آن می نوشیدند، از خاندان محمدصلی الله علیه و آله دریغ داشتند.

چون پاسداران خیمه ها، از طُرق معمول، راهی به طرف آب نداشتند و حکمت الهی نیز اجازه کرامت و اعجاز را نمی داد.

پای نهادن بر نیزه و شمشیر برای خاندان رسالت آسان تر بود تا روی برگرداندن از در مانده، تا چه رسد به خاندان خود عنایت و لطفی ننمایند. ما از

رنج ها و سختی هایی که مخدّرات حرم دیده اند، بی خبریم. شدّت تشنگی بر خاندان امامت به گونه ای بود که اشرف مخلوقات و عزیزترین آنان نزد خدای تعالی و سید جوانان اهل بهشت در آتش تشنگی می سوخت. این است پستی و رذالت بنی امیه که خاندان رسالت را از آب محروم ساخته و در آن صحرای سوزان، مانع آب نوشیدن آنان شدند، در حالی که سیراب نمودن انسانی تشنه دارای اجری بزرگ است، حتّی اگر به آب و آبادانی نزدیک باشد.

آری، علی اکبرعلیه السلام به این اجر و فضیلتِ عظیم دست یافت. در حدیث امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: در روز هشتم محرم، حضرت سید الشهداء علیه السلام علی اکبرعلیه السلام را با سی سوار برای آوردن آب از فرات، به سوی دشمن فرستاد. آنان خود را به لشکر دشمن زدند و از جنگ خون بار هراسی نداشتند و پس از نبردی سخت، به فرات دست یافتند، مشک ها را پُر کردند و به خیمه ها باز گشتند.

شبه پیامبر، علی اکبرعلیه السلام دوست داشت آب را زودتر از خود به تشنگان برسد و آماده بود حتّی در این راه، جان خود را از دست بدهد؛ امّا قطره ای از آب هدر نشود. (۷۵)

حضرت علی اکبرعلیه السلام در شب عاشورا

این شب، سخت ترین شبی بود که بر خاندان رسول خداصلی الله علیه وآله گذشت؛ زیرا آکنده از بلا و غم و ناراحتی و گرفتاری بود، پر از ترس و وحشت. تمام راه ها به رویشان بسته بود، هیچ امیدی به زنده ماندن نداشتند، حتی قطره ای آب هم نبود تا به کودکان تشنه بدهند. آن لشکر انبوه، حرم نبوی را مضطرب و ترسان کرده بود و همه ناامید از پیروزی در این نبرد،

غربت و تنهایی، نبودن یاران کافی و عطش جگرسوز که تاب و توانشان را می گرفت.

از یک سو، صدای تاخت و تاز سواران دشمن و شیهه اسب های آنان، گوش مخدراتِ حرم را می خراشید و از سوی دیگر، آه و ناله جانسوز کودکانِ تشنه و گاه فریاد ترس آنان، دلِ اهل حرم را آتش می زد. از سوی دیگر، نشانه های فتح و پیروزی در جبهه دشمن آشکار بود و صدای سرور و شادی و کف زدنشان را می شنیدند و خود را مغلوب آن درندگان تشنه خون می دیدند.

اما می بینیم حال و هوای مردانِ مجد و شرف، عزت و شجاعت؛ یعنی بنی هاشم چگونه بود. آیا روحیه ای داشتند که به حیات ادامه دهند و در نبرد فردا حماسه آفرینند؟ آری، شیرزادگان خانه ابوطالب و یاران برگزیده بی مانند حضرت سید الشهداء علیه السلام در آن شب، که طوفانِ ترس و وحشت و بلا همچو باران از هر سو بر آنان می بارید، غرق نشاط و سرور و شادی غیر قابل وصفی بودند و چون کوه های سرکشیده استوار و مصمم؛ گویی بند از پایشان گسسته و چون مرغانِ آزاد بعضی سرگرم عبادت و عده ای برای جنگ فردا آماده می شدند. مناجات و راز و نیازشان در حال قیام و قعود، رکوع و سجود آنها بی نظیر و غیر قابل توصیف بود و آنها لحظه به لحظه خود را به خدا نزدیک تر می دیدند.

جوانان کربلا، الگوی امروز ما

در تمام حرکت های بزرگ اصلاح طلبانه و انقلاب های رهایی بخش، حساس ترین مسئولیت ها برعهده نیروهای توانمند جوان قرار داده می شود. در نهضت عاشورا نیز مهم ترین و سرنوشت سازترین نقش ها را نیروهای جوان عهده دار بودند که طی آن، هفتاد و دو تن از بهترین مردان شهید شدند.

امام رضا علیه السلام

به ریان بن شیب فرمود: ای پسر شیب! هیجده نفر از ما بنی هاشم در کربلا شهید شدند که در روی زمین نظیر نداشتند.

این هیجده نفر به استثنای فرمانده لایق و پیشوای عالی قدر خود، امام حسین علیه السلام که پنجاه و هفت ساله بود، همه جوان بودند؛ جوانان سی و پنج ساله و کمتر تا نوجوانان دوازده و ده ساله! سایر جانبازان کربلا نیز اکثراً نسل جوان بودند. در حقیقت می توان گفت: اکثریت فداکاران قهرمان کربلا را جوانان تشکیل می دادند.

هنگامی که یزید بن معاویه شرافت و فضیلت را لگدکوب می کرد، این جوانان فداکار مردانه قیام کردند. سیمای جوانی این جوانان پرشور و از جان گذشته تا همیشه در تاریخ رستاخیز حسینی می درخشد. آری، چهره تابناک آن جوانان بود که تلاًو خاص قیام تاریخی حسین علیه السلام را در دل قرن ها به یادگار گذاشت.

ویژگی جوانان کربلا

در اینجا نمونه هایی از ویژگی های این جوانان را که تا آخرین قطره خونشان از رهبر والای نهضت عاشورا حمایت نموده اند، را برمی شماریم:

الف) ایمان راسخ: جوانان پاک باز واقعه عاشورا، به دلیل پرورش در دامن خانواده های مؤمن و پرهیزکار، به کامل ترین مراحل ایمان دست یافته و در راه حاکمیت احکام الهی آماده شهادت بودند.

وقتی امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا در منزل قصر بن مقاتل، به دنبال خوابی که دیده بودند، جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان آوردند، علی اکبر علیه السلام جلو رفت و علت را جویا شد.

حضرت فرمود: در خواب دیدم که اسب سواری نزد من ظاهر شد و گفت: این قوم شبانگاه در حرکت است و مرگ به استقبالشان می آید. علی اکبر علیه السلام گفت: ای پدر! آیا ما بر حق نیستیم؟

حضرت فرمود: سوگند به خدا که ما بر حقیق. علی اکبر علیه السلام گفت: پس ما را از مرگ باکی نیست.

ب) بصیرت: در دوران حکومت اموی، به دلیل تبلیغات زهر آگین علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، تشخیص حقیقت امام حسین علیه السلام کار آسانی نبود. حتی بسیاری از سیاستمداران بزرگ تحت تأثیر وضع حاکم، قیام آن حضرت را مورد انتقاد قرار می دادند، در چنین موقعیتی، عده ای از جوانان بابصیرت، نسبت به ضرورت قیام امام حسین علیه السلام، بدون هیچ تردیدی، با تمام وجود به حمایت از او پرداختند.

امام صادق علیه السلام در توصیف صفات حضرت عباس علیه السلام می فرماید: خدا رحمت کند عموی ما عباس را، او از بصیرت و ژرف بینی بسیار نافذ و از ایمان بسیار استوار برخوردار بود. به همراه اباعبد الله به جهاد پرداخت و در نهایت هم، به فیض شهادت نایل آمد.

آری به برکت همین بینش ژرف و بصیرت کامل، دشمن نتوانست راه او را از امام حسین علیه السلام جدا سازد.

ج) وفاداری: بارزترین صفت جوانان کربلا، وفاداری آنان به امام زمانشان بود که در سخت ترین شرایط، حاضر نشدند بیعت خود را با امام علیه السلام نقض کنند. امام صادق علیه السلام با اشاره به نهایت وفاداری علمدار کربلا فرمود: «شهادت می دهم که در برابر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره تسلیم بودی. همیشه به جهت خدا وفادار ماندی و لحظه ای از خیرخواهی کوتاهی نکردی».

د) ادب: از ویژگی های دیگر یاران امام حسین علیه السلام، به ویژه جوانان کربلا، آراستگی به فضیلت ادب است. در این میان، قمر بنی هاشم علیه السلام دارای منزلتی خاص است. حضرت عباس علیه السلام بدون اجازه کنار امام حسین علیه السلام نمی نشست، هنگامی که در حضور برادر

می نشست، همانند یک بنده در مقابل مولای خود در کمال تواضع، بر روی دو زانو می نشست.

ه) جوانمردی: یکی دیگر از ویژگی های جوانان کربلا، جوانمردی و از خود گذشتگی آنان بود. در بین این جوانان، جوانمردی حضرت ابوالفضل علیه السلام زبانزد است.

و) پای بندی به احکام و ارزش ها: ویژگی دیگر اصحاب امام حسین علیه السلام، پاسداری از احکام الهی و پافشاری بر ارزش های اصیل دینی است. مثلاً در بحبوحه جنگ، هنگام ظهر مشغول نماز می شوند.

ز) رشادت: وهب جوانی بیست و پنج ساله بود که بعد از اجازه امام حسین علیه السلام، به میدان تاخت و با رشادت عجیبی جنگید، به طوری که نوزده سواره و بیست پیاده را کشت، آن گاه هر دو دست او را قطع کردند و او هم چنان جنگید تا او را اسیر کرده و نزد عمر بن سعد آوردند. عمر سعد که صلابت و دلاوری او را دیده بود، به او گفت: «ما أشدّ صولتك»؛ «چقدر صولت و رشادت سختی داری؟» سپس دستور داد گردنش را زدند.

ج) صبر و استقامت: مصایب امام سجاد علیه السلام از جمله سه شبانه روز تشنگی و شدت تب و التهاب، شهادت و کشته شدن پدر و برادر خردسال و عموها و عموزادگان و تمام یاران، تاراج خیمه ها و اسارت بانوان و اهل بیت علیهم السلام را ناظر بودن، نشان دهنده عظمت صبر و استقامت آن امام بزرگوار است. علاوه بر موارد مذکور، ایثار و فداکاری، شجاعت و شهامت، عفو و بخشش، آزادگی و عزت نفس و اخلاص و رأفت و ... از دیگر اوصاف جوانان کربلا است. (۷۶)

در درجه ایمان و مرتبه یقین و استواری بر حق، به آنجا رسیده بودند که هیچ مانع و

رنجی آنان را از نهضت مقدّسشان در برابر باطل بازمی داشت. نه سستی در اراده شان بود و نه پشیمانی. هیچ عاملی از شدت محبت و وابستگی آنان به سبط پیامبر صلی الله علیه و آله نمی کاهید، تا آنجا که امام علیه السلام در آن شب، بیعت خود را از آنان برداشت و اجازه رفتن داد و فرمود: «سیاهی شب همه جا را فرا گرفته؛ چون مرکبی رام او را برگیرید و هر یک دست مردی از خاندان مرا گرفته در این تاریکی پراکنده شوید. اینان مرا می خواهند اگر به من دست یابند، با دیگران کاری ندارند».

حضرت ابوالفضل و علی اکبر علیهما السلام از جا برخاسته و گفتند: چرا چنین کنیم؟ خداوند بعد از شما ما را زنده نگذارد! سپس دیگر هاشمیان و یاران باوفا از کودک جوان، میانسال و پیر سخنانی مشابه گفتند.

اما علی اکبر علیه السلام در آن انبوه لشکر و آن صدمات توان فرسا، جان بازی و فداکاری را از حدّ گذراند و از سر اخلاص و با نشاطی کامل در راه یاری و دفاع از حقّ و برانداختن باطل، باران تیر و ضربات شمشیر و نیزه دشمن را پذیرا بود.

در یکی از زیارات این بزرگوار، از کلام امام معصوم علیه السلام چنین آمده است: «شهادت می دهم تو از آنانی که از فضل و عطای خدا مسرور و شادند و این منزلت هر شهیدی است، تا چه رسد به منزلت محبوب خدا و مقربّ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله. خدای تعالی در برابر هر لفظ و لحظه و سلوک و حرکت، از فضلش آن قدر به تو ببخشد که تمام ساکنان علیین بر آن غبطه آرند. ای که جدّت کریم، پدرت کریم

شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

این جایی است که زبان هر سخنرانی بسته می شود و قلم هر نویسنده ای از نوشتن بازمی ماند؛ زیرا نمی داند از کدام ویژگی و خصلت های فراوان او دم زند. از شجاعت مشهود و معهود او، یا تأثیر فقدان او در جامعه، در خاندان بنی هاشم و به ویژه پرده نشینان حرم وحی، در آن سرزمین خونین و وحشت بار، روزی که امید خود را از دست دادند و آینه تمام نمای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را شکسته و خرد شده دیدند، او را ستون خیمه ها و امنیت خود و پناه آرزویشان بعد از امام حسین علیه السلام می دانستند، که شأن فرزند ارشد بعد از بزرگ خانه این گونه است، به خصوص هنگامی که ویژگی های خانواده را از شهادت کمالات و فضایل دارا باشد.

از حرم شگفت نیست؛ آن گاه که اراده رفتن به میدان نبرد نمود، به او پناه برده و گردش حلقه زدند و گفتند: به تنهایی و غربت ما رحم نما؛ زیرا افول اختر رسالت را می دیدند و دور شدن صدای او را می شنیدند. آینه جمال نبوی را رو به کسوف، و خُلق و خوی محمدی که امید یتیمان و پناه بی پناهان است، یار سفر کرده می یافتند که قصد کوچ به دیار محبوب دارد.

اکثر مورّخین اسلامی بر این عقیده اند: «اول شخصی که بعد از اصحاب و یاران از خاندان اهل بیت به شهادت رسید، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام - علی اکبر علیه السلام - می باشد. (۷۸) چنانچه در زیارت آن حضرت آمده: «السلام علیک یا اول قتیل، من نسل خیر سلیل، من سلاله ابراهیم الخلیل». (۷۹)

بعضی دیگر از تاریخ نویسان بر این عقیده اند: اول شهید از اهل بیت علیهم السلام، حضرت

علی اکبرعلیه السلام نبوده؛ بلکه اوّل کس را عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب دانسته اند. (۸۰)

و بعضی مثل شعبی، اوّلین کشته را قمر بنی هاشم علیه السلام دانسته است. (۸۱) صاحب کتاب منتخب التواریخ در این باره می نویسد: محتمل است که مراد از اوّلیت در شأن و مرتبه باشد، چنانچه می گویند: فلانی اوّل عالم یا اوّل تاجر شهر است. (۸۲)

پس از اینکه تمام اصحاب و یاران ابی عبد الله علیه السلام به شهادت رسیدند، آن آقازاده از پدر بزرگوارش اجازه مبارزه گرفت و امام حسین علیه السلام به او اجازه داد. (۸۳)

وداع حضرت علی اکبرعلیه السلام

حضرت علی اکبرعلیه السلام با اهل حرم خداحافظی کرد و با آنها بدین گونه سخن گفت: سلام بر تو ای برادر! و بر شما ای اهل بیت اطهر! این آخرین سلام و کلام است و شما مرا جز در بهشت نخواهید دید.

صدای گریه و زاری بلند شد، همگی از جای جستند و دور او حلقه زدند و دست ها در آغوشش گرفتند و هریک چنان ناله و گریه کردند که بی هوش شدند و بر خاک افتادند.

وداع خصوصی حضرت علی اکبرعلیه السلام با امام سجّادعلیه السلام:

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده: من روز عاشورا به مرض شدیدی گرفتار بودم، ناگاه دیدم یکی آهسته آهسته دست و پای مرا می بوسد. نظر کردم دیدم برادرم علی اکبرعلیه السلام است، که در کمال ادب روی پیام افتاده و صورت خود را به کف پیام می مالد. گفتم: ای برادر تو را چه می شود که حالت دگرگون و گریانی؟! گفت: پدر تنها مانده و یارانش کشته شده اند، قصد دارم که جانم را نثارش کنم. (۸۴)

علی اکبرعلیه السلام در آخرین لحظات، با عمّه ها و خواهرها و سایر

زنان که هشتاد زن از کوچک و بزرگ دور او را احاطه کرده بودند، خداحافظی کرد، با پدر بزرگوارش نیز وداع کرد و سیلاب اشک از چشمان مبارک حسینِ فاطمه جاری شد، پس او را در آغوش گرفت و چون گل او را می بویید و ناله می کرد. (۸۵)

چون علی اکبر علیه السلام عازم میدان گردید، از پدر بزرگوارش اجازه جهاد طلبید، حضرت به او اذن داد. (۸۶) آن بزرگوار جانب میدان روان گشت، آن پدر مهربان نگاه مأیوسانه به جوان کرد و انگشت سبابه به سوی آسمان بلند نمود، محاسن شریف را روی دست گرفت و گریست و عرض کرد: «خدایا! گواه باش! جوانی که در خلقت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به پیامبرت بود، به جنگ این مردم رفت. هر گاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم، به صورت او نگاه می کردیم. خدایا! برکات زمین را از ایشان بازدار و آنها را پراکنده ساز و میان آنها جدایی افکن و جمع آنها را متفرق فرما و والدین را هرگز از ایشان راضی مگردان، که این جماعت ما را دعوت کردند تا یاری کنند؛ ولی شمشیر بر روی ما کشیدند.

پس آن حضرت بانگ بر عمر سعد زد: از ما چه می خواهی؟ خداوند رَحِم تو را قطع کند! و هیچ کار را بر تو مبارک نگرداند! و بعد از من کسی را بر تو مسلط کند که در بستر سرت را ببرد، چنان که رَحِم مرا قطع کردی و قرابت و خویشی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مراعات نکردی.

پس به آواز بلند این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً

«به یقین، خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید. آنها فرزندان و نسلی بودند که در فضیلت و برتری، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست.» (۸۸)

با توجه به این آیه شریفه که مربوط به پیامبران الهی و اوصیای آنان است، از تلاوت آن توسط امام در چنین موقعیتی استفاده می شود که: حضرت علی اکبر علیه السلام دارای مقامات عالی و کمالات نفسانی و شایسته مقام امامت بوده اند. (۸۹)

در کتاب روضه الاحباب نقل شده: امام حسین علیه السلام به دست خود، لباس جنگ به قامت حضرت علی اکبر علیه السلام پوشانید، و کلاه خودی فولادی بر سر او گذاشت. کمر بند چرمی که از علی مرتضی ع... علیه السلام به یادگار داشت، بر کمر وی بست و شمشیر مصری بر میان او حمایل کرد و اسب عقاب را به او داد تا سوار شود و او را بدین گونه روانه میدان کرد. (۹۰)

حمید گوید: دیدم آن حضرت از شدت غم گاهی می نشست و گاهی برمی خاست و سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! شاهد باش که علی را فدای امت جدم کردم.

خدا بسوزد دلم، واقفی که جانم رفت ز جان عزیزترم، اکبر جوانم رفت (۹۱)

پس آن شاهزاده به میدان رفت، جمیع لشکر حیران جمال نورانی او شدند. چون به میدان رسید، بر آن سپاه تاخت و قوت بازویش - که نشانه ای از شجاعت حیدری بود - بروز داد و رجز می خواند:

أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله أولى بالنبی «من علی فرزند حسین بن علی - علیهم السلام - هستم، سوگند به خدا! ما از هر

کس به پیغمبر صلی الله علیه و آله اولاتر و نزدیک تریم».

پس حمله می کرد و آن نامردان شقی را می کشت و به هر جانب رو می کرد گروهی را به خاک هلاکت می افکند، آن قدر از ایشان کشت تا صدای ضججه و شیون از آنها بلند شد. به سند معتبر روایت شده: آن بزرگوار با اینکه تشنه بود، یک صد و بیست نفر را کشت.

در کتاب «الدمعه الساکبه» نوشته شده: هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام عزم میدان نمود، زن ها دور او جمع شدند و به او گفتند: به عُربت و بی کسی ما رحم کن و تعجیل به قتال مکن؛ چون تحمّل دوری تو برای ما سخت است. (۹۲)

ارباب مقاتل می نویسند: هنگامی که آن آقازاده اراده مبارزه کرد و به سوی دشمن حرکت نمود، امام محاسن سفید خود را به جانب آسمان بلند کرد و گویا با بلند کردن ریش خود، یک نوع استغاثه به درگاه الهی نمود.

مرحوم ملّا حبیب الله شریف کاشانی در این رابطه می گوید: «لفظ شیب اگرچه در مطلق موی ریش استعمال شده، لیکن استعمالش در موی سفید بیشتر بوده، و محتمل است: محاسن آن بزرگوار در همان حال که فرزندش را به سوی میدان روان دید، سفید شده باشد؛ چه غم بسیار موجب سفید شدن ریش می شود. (۹۳)

حضرت علی اکبر علیه السلام هنگام رفتن به میدان، شروع به تلاوت آیاتی از قرآن نمود؛ این بدان جهت بود که پیروان ادیان در طول قرون، هم میزان سنگ دلی و شقاوت دشمنان اهل بیت علیهم السلام را بدانند، و هم به درجه فداکاری و جانبازی آن چنان فرزندی در راه احیای دین پی ببرند و بدانند که این چنین قربانی دادن، ارجمندترین آیین است و

هر که این ندای رسا و آسمانی را بشنود، درمی یابد برای برپایی شریعت، گران ترین و عزیزترین موجود عالم را باید فدا نمود و نباید از قربانی کردن مهم ترین ذخایر کوتاهی کرد.

به هر حال، حضرت علی اکبر علیه السلام مرکب به سوی میدان راند. با رسیدن او به میدان رزم، لشکر ستمگر دشمن، گویا جمال محمدصلی الله علیه وآله، جلال علی علیه السلام، عصمت فاطمه علیها السلام، کرامت حسن علیه السلام و شجاعت حسین علیه السلام را در برابر خود جلوه گر دید. این جوان رعنا که به گروه دشمن می تازد، آیا علی اکبر علیه السلام است، یا جدش امیر مؤمنان علیه السلام یا چنگال توانمند مرگ که به جان آنان فرو می رود، یا صاعقه برق که آنان را می سوزاند؟! گروهی از شجاعتش مدهوش و میخ کوب. فریاد تکبیر و تبارک الله بلند بود. به هر سو که می تاخت، دشمن می گریخت و هیچ کس توان رویارویی با او را نداشت.

در میدان نبرد آرام نداشت؛ گاه رجز می خواند و خود را معرفی می کرد، گاه هدفش را می گفت و از دلاوریش سخن می گفت. (۹۴) گاه به خیمه حمله می کرد و سپاه متجاوز را به میسر می کشاند و گاه به قلب دشمن می تاخت. هیچ دلاوری با او روبرو نمی شد، مگر آنکه دونیمش می کرد. هیچ شجاعی پیش نمی آمد مگر آنکه کشته می شد، تا آنکه یک صد و بیست پهلوان را از دم تیغ گذراند. از انبوه لشکر بیم نداشت و در اوج نبرد، نشانه های اجداد طاهرینش از او می درخشید.

اما افسوس! کثرت زخم و خونریزی فراوان و شدت تشنگی توانی برایش نگذاشت تا با آن ددمنشان، پیکار را ادامه دهد. در اینجا بود که شوق لقای پروردگارش در او شدت یافت. خواست از

حیات پدر توشه ای برگیرد و با او وداعی دیگر داشته باشد. از میدان نزد پدر آمد و زبان به شکایت گشود، ضربات تیر و شمشیر، گرما و تشنگی تاب و توانش را کاسته بود، عرضه داشت: سنگینی آهن توانم را برده، آیا آبی هست تا علیه دشمنان نیرو گیرم؟!

شاید برآورده کردن درخواست حضرت علی اکبر علیه السلام، از ناحیه پدرش حضرت سید الشهداء علیه السلام از طریقی چون معجزه ممکن و میسر بوده؛ اما حضرت از این کار امتناع ورزید تا بلکه فرزندش به مقام بالاتری دست یابد و در روز رستاخیز نزد خداوند جلیل، به خاطر شهادت مظلومانه اش پاداش بیشتری داشته باشد. پس او را بشارت داد که به زودی به دریای بی کران رحمت خداوندی وارد می شود و جدّ بزرگوارش آن منجی بزرگ صلی الله علیه و آله او را با جامی سیراب خواهد کرد که هرگز تشنه نخواهد شد، آن گاه انگشتر خود را به او داد تا در دهان گذارد.

حضرت علی اکبر علیه السلام در حالی به میدان رفت که آن بشارت صادقانه، سر تا پای او را غرق نشاط و سرور کرده بود؛ دیگر نمی دانست دشمن سر یا سینه او را نشانه می رود یا به منتهای آرزویش نزدیک می شود، تا آن که تعداد کشته گان را به دویست نفر رساند.

انتظارش سرآمد و شهادت بر فراز سر مطهر او به پرواز درآمد. شمشیر مزه بن منقذ عبیدی سر آن بزرگوار را نشانه رفت و سپس ضربت نیزه بر پشت وی، بی تاب و توان، گردن اسب را با دستان گرفت، اسب او را میان لشکر برد، دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیکرش را قطعه قطعه کردند.

در آخرین نفس ها با سلامی به

پدر، آن هم زیر ضربات شمشیر و نیزه، او را وداع گفت؛ امامش را ندا داد: این جدم است که به شما سلام می کند، با جام سرشارش، شربت آبی به من نوشانید که هرگز تشنه نخواهم شد. و می فرماید: جامی هم برای شما آماده است.

با شنیدن این پیام، امام حسین علیه السلام باشتاب خود را به جگر گوشه اش رساند تا شاید به دیدار او نایل آید و سخنی دیگر از او بشنود؛ اما این گمان تحقق نیافت و آرزو جامه عمل نپوشید. پیکر امید رسالت را غرق خون بر خاک افتاده دید، محبت پدری به وجد آمد، خود را بر روی بدن از هم گسیخته علی افکند، صورت بر صورت گذارد، رایحه جدش رسول خداصلی الله علیه وآله و عطر و بوی عصمت را از او استشمام کرد، وقت وداع گذشته بود و نشانه ای از حیات نمانده بود. امام علیه السلام فرمود: بعد از تو خاک بر دنیا! چقدر اینان بر خدای رحمن و دریدن حرمت پیامبرصلی الله علیه وآله جری شده اند.

گاه از فقدان شبه پیامبرصلی الله علیه وآله متأثر می گردید و گاه از اینکه (به ظاهر) نمی توانست کاری کند، غصه ها بود که جرعه جرعه فرو می خورد و سیمای حضرتش پوشیده از اشک می گردید و آنچه را در جان سوخته اش از غم و اندوه بود، این چنین بر زبان آورد: بر جد و عمو و پدرت سخت است آنان را بخوانی، پاسخت نگویند. آنان را به فریادرسی بخوایی، به فریادت نرسند.

سپس دست مبارک را از خون مطهر او پر ساخت و به سمت آسمان افشاند که قطره ای از آن به زمین نیامد.

امام علیه السلام در خود توانی ندید تا

پیکر قطعه قطعه پاره جگر و آرام روحش را حمل کند، جوانان بنی هاشم را خواند تا او را به خیمه گاه شهدا ببرند. جوانان علی را بردند، پیکری غرق به خون که انوار عزّ و شرف او را فرا گرفته، بدنی پاره پاره از ضربات تیر و نیزه و شمشیر. و پرده نشینان خانه وحی با سینه های سوخته و گیسوانی پریشان و ناله هایی که به گوش فرشتگان می رسید، او را نظاره می کردند، در حالی که عقیده بنی هاشم حضرت زینب علیها السلام پیشاپیش آنان بود، علی را استقبال کردند و خود را بر جنازه او انداختند.

خیلی روشن است که هنگام مبارزه، نگاه اهل حرم علی الخصوص حضرت زینب علیها السلام به میدان، لحظه ای قطع نمی شد. تا اینکه صدای «یا اَبَتاه! علیک منّی السلام» در فضا طنین انداز شد.

ارباب مقاتل و تاریخ نگاران می نویسند: حمید بن مسلم (یکی از راویان کربلا) می گوید: «چون علی اکبرعلیه السلام شهید شد، دیدم زنی مانند آفتاب تابان باعجله از حرم بیرون دوید و فریاد واویلا برکشید و می گفت: ای میوه دلم و ای حبیب قلب برادر! و خود را روی بدن علی اکبرعلیه السلام انداخت. پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام است.» (۹۵)

صاحب کتاب «ریاض القدس» به نقل از علامه مجلسی می گوید: اوّل کسی که بر سر کشته علی اکبرعلیه السلام آمده، زینب بود؛ (۹۶) ولی در کتب تاریخی معتبر، اشاره ای به حضور حضرت زینب علیها السلام به عنوان اولین کس نشده است.

آنچه مستفاد از کتب ارباب مقاتل است و به حسب ظاهر هم همین بوده، که وقتی صدای «یا اَبَتاه» علی اکبرعلیه السلام بلند شد، امام خود را بر بالین فرزندش رساند. و بعضی از

صاحبان قلم می گویند: سبب آمدن عقيله بنی هاشم زینب علیها السلام به بالین فرزند برادرش، این بود که می خواست دل برادرش را تسلی دهد، گویا حضرت سید الشهدا علیه السلام کنار فرزندش علی بسیار ماند و خواهرش نگران بود.

امام سجاد علیه السلام و شهادت برادرش حضرت علی اکبر علیه السلام

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده: چون برادرم مرا وداع کرد و برفت، ساعتی نگذشت که دیدم تمام زنان از کنار من رفتند، و رو به بیرون خیمه گذاشتند، و به جز یک کنیز، دیگر کسی به بالین من نماند و او نیز گریه می کرد. از وی پرسیدم: چه روی داده؟ ناگاه دیدم عمه ام سراسیمه مراجعت کرد و او را از جواب من منع نمود. گفتم: ای عمه! چه روی داده؟ گفت: نه مرا یارای گفتن است و نه تو را طاقت شنیدن. همان بهتر که دامن خیمه را بلند نمایند تا خود قضیه را ببینی. چون دامن خیمه را بالا زدند، دیدم پدرم پیکر چاک چاک برادرم را به سوی خیمه می آورد. (۹۷)

ناگفته نماند: اکثر مورخین و ارباب مقال می نویسند: امام علیه السلام خطاب به جوانان بنی هاشم فرمود: بیایید و علی را به خیمه برسانید.

اسماعیل کربلا، حضرت علی اکبر علیه السلام

حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام از جانب پروردگار مأمور شد تا فرزندش اسماعیل علیه السلام را قربانی نماید؛ ولی بالاخره گوسفندی فرستاده شد و به جای اسماعیل علیه السلام ذبح گردید؛ اما اسماعیل کربلا، حضرت علی اکبر علیه السلام در راه دفاع از قرآن و ولایت قربانی گردید، فرقهش را شکافتند و بدنش را لگدمال نمودند و سرش را جدا کردند.

علامه شوشتری در «الخصائص الحسینیه» می گوید: حجر اسماعیل ذبیح، متصل است به کعبه، و در آن است قبر اسماعیل و دخترانش، و مابین رُکن و مقام، قبر هفتاد پیغمبر است که همگی از گرسنگی مرده اند، چنانچه در اخبار مأثور است. اما قبر علی اکبر علیه السلام متصل به قبر امام حسین علیه السلام است و قبر هفتاد و دو صدیق در پایین پای اوست که

همگی تشنه کشته شدند و در یک گودال مدفونند و حائر به ایشان محیط است و در آنجا دویست نبی و دویست وصی مدفونند، چنانچه در روایات صحیحه است. (۹۸)

فدایی حسین علیه السلام

سید بن طاوس رحمه الله در کتاب «طرائف» و نیز صاحب کتاب «الدرّ النظیم» هر دو روایت زیر را نقل نموده و سندش را به ابن عباس رسانده اند:

ابن عباس می گوید، بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، دیدم آن حضرت، ابراهیم را به ران چپ و حسین را به ران راست نشانده و گاهی این را بوسه می زند و گاهی دیگری را، در این هنگام حضرت جبرئیل از جانب خداوند وحی آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از جانب خداوند مرا سلام رساند و گفت: «خداوند این دو فرزند را برای تو باقی نمی گذارد؛ یکی را فدای دیگری کن».

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نگاهی به ابراهیم کرد و گریست و نگاهی به حسین علیه السلام نمود و گریست، آن گاه فرمود: مادر ابراهیم کنیزکی است و اگر مرگ ابراهیم رسد، جز من کسی محزون نشود؛ ولی مادر حسین علیه السلام فاطمه علیها السلام است و پدرش علی پسر عمّ من و گوشت و خون من است؛ چون حسین علیه السلام را وفات رسد، دختر من فاطمه علیها السلام و پدرش علی علیه السلام محزون شوند و مرا نیز حزن فرا گیرد، لاجرم اختیار کردم حزن خود را بر حزن فاطمه و علی علیهما السلام. پس از سه روز، ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت نمود، هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را ملاقات می نمود، می فرمود: «فدیْتُ من فدیْتُهُ بابنی ابراهیم»؛ (۹۹) «فدا شوم فدای کسی که پسر ابراهیم را فدای

او کردم».

چشمان حضرت یعقوب علیه السلام در فراق فرزند گران است

همگان کم و بیش داستان حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندش را شنیده اید که چقدر در دوری حضرت یوسف علیه السلام ناله زد و گریان بود؛ چرا که حضرت یوسف علیه السلام پاره جگر پدر و میوه دل او بود، آن هم فرزندى مثل حضرت یوسف علیه السلام! حقّ دارد این پدر در فراق فرزند گریه کند.

چنان که نوشته اند: حضرت یعقوب علیه السلام آن قدر در فراق فرزندش گریست که چشمانش سفید شد؛ ولی نقطه امیدی داشت و آن این بود که می دانست فرزند دلبنده زنده است. وقتی برادران یوسف علیه السلام، برادر را از پدر گرفتند و بردند، پدر آنها را تا دروازه شهر بدرقه کرد.

وقتی توطئه برادران اجرا شد، آنها برای اینکه خود را تبرئه کنند و بگویند ما نهایت مواظبت از یوسف را کردیم؛ ولی گرگ بیابان او را کشت، پیراهن یوسف را به خون آهوئی آغشته کردند و برای صحت گفتار خود، نزد پدرشان بردند. وقتی نگاه پدر به پیراهن افتاد، فهمید آنها دروغ می گویند؛ چه اینکه اگر گرگ یوسف را کشته بود، می بایست پیراهن یوسف پاره شده باشد، در حالی که کاملاً سالم بود. (۱۰۰)

با اینکه پدر می دانست فرزند دلبنده زنده است، این طور گریه می کرد و ناله می زد؛ اما دلها بسوزد برای سید الشهدا علیه السلام که پاره تنش را برای حمایت از دین و قرآن، به میدان فرستاد. آن حضرت یک نگاه مأیوسانه؛ ولی پرمعنا به حضرت علی اکبر علیه السلام کرد و اشک از چشمانش سرازیر شد. این گریه کجا و گریه یعقوب کجا؟! حضرت یعقوب علیه السلام می دانست که یوسف زنده است، و دیگر فرزندش را مقابل چشمانش نکشند؛ اما امام می دانست که فرزندش کشته می شود، چنانچه

در آخرین لحظات به فرزندش فرمود: برو به میدان از دستِ جدّت سیراب می شوی. (۱۰۱)

امام علیه السلام به بالین علی اکبر ۷ رفت؛ ولی او را قطعه قطعه کرده بودند. همه ارباب مقاتل می نویسند: «فقطعهه بأسیافهم» (۱۰۲)؛ «او را باشمشیرها پاره پاره کردند».

صاحب کتاب «معالی السبطين» (۱۰۳) خوابی را به نقل یکی از بزرگان و علما نقل می نماید، که مناسب دیدم ذکر شود: یکی از علما در عالم رؤیا، وجود مقدّس حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام را می بیند و مشاهده می کند که جراحات و زخم های بسیاری بر بدن شریفش وجود دارد. از آقا سؤال می کند: یابن رسول الله! این زخم ها چیست؟ آقا امام حسین علیه السلام می فرماید: این جراحات از ضربت شمشیرهای بنی امیه است.

آن عالم از خواب بیدار می شود، دلش می سوزد و گریه می کند، روز دوم مجدداً آن حضرت را در خواب می بیند، مشاهده می کند که تمام جراحات بهبود یافته؛ ولی دو زخم بزرگ هنوز وجود دارد. از آن حضرت، علّت بهبودی زخم ها و خوب نشدن این دو زخم را سؤال می کند. آن حضرت می فرماید: «اشک چشم دوستان و زائرینم باعث بهبودی شده؛ ولی این دو زخم هرگز خوب نمی شود. این دو زخم از تیر و شمشیر به وجود نیامده، اینها زخم قلب و دل است؛ یکی از زخم ها، هنگامی به وجود آمد که فرزندم علی اکبر علیه السلام از روی اسب بر زمین افتاد و صدا زد: «یا أبتاه! علیک منی السلام» و یکی دیگر، آن موقعی که برادرم قمر بنی هاشم علیه السلام از روی اسب بر زمین افتاد. در این دو مصیبت، قلب من همیشه شکسته و چشم من همیشه گریان است. (۱۰۴)

در این نقل خواب، دو نکته وجود دارد:

نکته اول: اینکه

وجود مقدس اباعبد الله الحسين عليه السلام اذهان و افکار را متوجه شخص نمی سازد. امام حسین علیه السلام نه تنها در این رؤیا، اشاره به رفتار گذشتگان می کند؛ بلکه دشمن نیز در روز عاشورا، به همین موضوع اشاره دارد، چنانچه لشکر عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام گفتند: «ای حسین! ما تو را به خاطر آن دشمنی که با پدرت داریم، می کشیم». (۱۰۵)

امام می خواهد به مردم و آیندگان بفهماند که این همه رنج ها و سختی ها، این همه بدعت ها و کج روی ها و این همه زخم ها و جراحت ها، همه از شورای سقیفه بنی ساعده سرچشمه گرفته است. امام همگان را متوجه قرآن می کند، البته آن قرآنی که با علی علیه السلام همراه است: «علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (۱۰۶) و خلاصه سخن امام نیز، همگان را متوجه حق می نماید، آن حقی که میزانش اوست، چنانچه در روایت آمده: «علی مع الحقّ والحقّ مع علی». (۱۰۷)

نکته دوم: مشاهده شده بعضی از وعاظ این خواب را به گونه ای دیگر نقل می کنند و می گویند: «یک زخم روی سینه آقا و زخمی دیگر در قلب من است». پس اگر این رؤیا به صورت نقل قول و با ذکر سند بیان شود، بهتر است. (۱۰۸)

هنگام وداع حضرت علی اکبر علیه السلام، سه ناله شنیده شد

شجاعت علی اکبر علیه السلام آن قدر زیاد بود که کسی جرأت نمی کرد در مقابل او قرار گیرد، همه فرار می کردند. ابن سعد ملعون فریاد زد: چرا از چهار طرف با او جنگ نمی کنید؟ پس از چهار طرف میدان، او را احاطه کردند؛ یکی با نیزه، یکی با سنگ، یکی با تیر، یکی با شمشیر می زد. در این حال، منقذ ملعون از پشت سر آمد و شمشیری

بر فرق مبارکش زد. حضرت علی اکبر علیه السلام دیگر تاب و توان نداشت، خواست با فرق شکافته روی زمین بنشیند، نتوانست. از طرفی غیرتش نمی گذاشت که خود را از روی اسب بیندازد، چه کند؟ به ناچار دست بر گردن اسب نمود، آن حیوان خود را به وسط لشکر کشاند. در این حال، سه ناله و سه صدا بلند شد:

صدای اول: چون حضرت علی اکبر علیه السلام بر زمین افتاد، فریاد زد: «یا اَبَتاه! علیک مَنی السلام». می گویند: هرگاه «علیک» بر «سلام» مقدم شود، این سلام، تودیع و خداحافظی است؛ یعنی: ای پدر! من به عالم دیگر راهی شدم، اگر می خواهی به بالین من بیایی، دیگر مجال نیست.

عرض دیگری هم دارد، عرض کرد: ای پدر: من نمی گویم به بالین من بیا؛ ولی جدّم قدحی در دست دارد و می فرماید: «یا بنی! یا حسین! العجل العجل».

صدای دوم: هنگامی که امام حسین علیه السلام صدای فرزندش حضرت علی اکبر علیه السلام را شنید، بی اختیار فرمود: «یا بنی! قتلوک»؛ چون می دانست مقصود حضرت علی اکبر علیه السلام چیست.

از علیامکرّمه حضرت سکینه علیها السلام نقل شده: در آن حالت، پدر بزرگوارم را دیدم که چشم های مبارکش اطراف خیمه در گردش است، گویا نزدیک است روح از بدنش مفارقت کند.

صدای سوم: صدای علیامکرّمه حضرت زینب علیها السلام بود، که در آن حال صدا زد: «یا حبیب قلباه! وا ثمره فؤاده!». (۱۰۹)

وجه نام گذاری حضرت علی اکبر علیه السلام

در اینکه چرا امام حسین علیه السلام نام فرزندان خود را علی می گذاشت، رازی نهفته است و درسی گران بها به پیروان اهل بیت علیهم السلام می دهد. جستجوی حقّ در تاریخ، بهترین راهی است که می توان فلسفه عمیق و درونی این نامیدن را به دست آورد. تاّمل در تاریخ بنی

امیه و دوران حکومت آنها، مطالبی بسیار ارزنده و مهم را به ارمغان می آورد.

امویان سیاستی را اجرا کردند که در اثر آن، داماد و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد تهاجم قرار گرفت، به حدی که دستور می دادند بالای منبر، به امام علی علیه السلام ناسزا بگویند. این حرکت به شکلی دقیق و طراحی شده صورت گرفت که تا حدود یک صد سال پس از آن، میان مردم سوریه و لبنان این لعن و ناسزاها رایج بود، و در شهرهای غرب و شرق اسلام و در همه جا بر فراز منبر، علی علیه السلام را لعن می کردند. (۱۱۰) حتی در مقدس ترین شهرهای اسلامی، مکه و مدینه، امام را لعن می نمودند و فقط در استان سیستان از فرمان معاویه سرپیچی شد که به جز یک بار بر منبر، امام را لعن نکردند. (۱۱۱)

خطیبان مزدور هیچ حیایی نداشتند، حتی در مقابل خاندان علوی، آن امام بزرگ را لعن می کردند. چنان که علامه سید مرتضی عسکری این داستان را از ابن حجر نقل می کند: «در مجلسی که امام حسن مجتبی علیه السلام در آن حضور داشت، عمرو عاص بر فراز منبر رفت و امیر المؤمنین علی علیه السلام را مورد نکوهش قرار داد. پس از او، مغیره این کار را انجام داد. در این موقع، به آن حضرت علیه السلام پیشنهاد شد به منبر رود و جواب آن دو را بدهد. حضرت بالای منبر می رود و پس از حمد و ثنای الهی آن دو نفر را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: شما را به خدا سوگند می دهم آیا به خاطر ندارید که پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان، سواره، جلودار و راننده مرکب آن

سوار را لعن کرد؛ که آن سواره ابوسفیان بود و جلودار و راننده مرکب او، معاویه و پسرش یزید بودند.

طرح نابود کردن هواخواهان امام علی علیه السلام و نشر احادیث دروغین، سرلوحه کار بنی امیه بود. از یک طرف معاویه در سرزمین شام و از طرف دیگر، طرفداران و هم کیشان بنی امیه در مدینه، که مرکز حکومت اسلام بود، ساکت نبودند؛ خصوصاً عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را با فتوهای دروغین خود، حقایق را وارونه جلوه داد و با علی و فرزندان دشمنی آشکار کرد، که به راه انداختن جنگ جمل، نمونه ای بارز از کارهای این زن به شمار می آید، تا جایی که بعد از شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام، از رفتارش دست برنداشت و به پیروانش توصیه کرد که نام بچه های خود را «علی» نگذارند؛ بلکه عبد الرحمن نام قاتل علی علیه السلام را انتخاب کنند. حال با این اوضاع و احوالی که به وجود آورده بودند، طبیعی است که با عکس العمل فرزندان علی علیه السلام رو به رو شدند.

وجود مقدّس امام حسین علیه السلام با آن جوّ حاکم و خفقانی که بود، نام فرزندان خود را علی می گذاشت. عبید الله بن زیاد به امام سجاده علیه السلام گفت: آیا تو علی بن الحسین علیهما السلام هستی؟ آن حضرت فرمود: آری. گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ آن حضرت فرمود: برای من برادری بود به نام علی، که مردم او را کشتند. (۱۱۲)

نکته مهمّی که در این قسمت از بحث وجود دارد، این است که عاشقان راستین امیر المؤمنین علی علیه السلام نباید غافل باشند و به جای نام مقدّس و روح بخش علی و فرزندان او، نام های دیگری

را انتخاب کنند. گرچه هر کس هر نامی که بخواهد می تواند انتخاب کند؛ ولی منصفانه قضاوت کنید آیا کسی که امید به شفاعت مولای متقیان دارد، نامی غیر از نام مبارک او انتخاب می کند؟! (۱۱۳)

اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود، در این مصیبت خون گریه می کرد

یحیی مازندرانی گوید: مدّت زیادی در مدینه بودم و منزل من نزدیک به خانه ای بود که زینب دختر علی علیهما السلام در آن سکونت داشت. هنگامی که دختر علی علیه السلام می خواست به زیارت قبر جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله برود، شب حرکت می کرد و امام حسن علیه السلام در طرف راست و امام حسین علیه السلام در طرف چپ و پدرش علی علیه السلام در جلو او حرکت می کردند، وقتی نزدیک به قبر شریف می رسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام جلوتر می آمد و چراغ داخل حرم را خاموش می نمود. امام حسن علیه السلام از پدر سؤال کرد: چرا چراغ را خاموش می کنی؟ آن حضرت فرمود: «به خاطر اینکه نگاه شخصی (نامحرم) به خواهرت زینب علیها السلام نیفتد. (۱۱۴)

به راستی که بهترین الگو برای جامعه اسلامی و بانوان محترم، عمّه سادات حضرت زینب علیها السلام است؛ زیرا این بانوی بزرگ اسلام به حقّ قهرمان بوده؛ چه اینکه در عین رعایت تمام دستورات قرآن و عقیف بودن، رسالت حماسه کربلا را به عهده می گیرد و اولین مرحله آن، صبر و بردباری اوست که زبانزد عام و خاص است. اما رنج و مصیبت او چقدر زیاد است؟

حاج ملا سلطان علی روضه خوان تبریزی، که از جمله عباد و زُهاد است، می گوید: امام زمان علیه السلام را در خواب دیدم و عرض کردم: مولای من! آیا آنچه در زیارت ناحیه مقدّسه آمده: «فَلَا تُدْبِنُكَ صَبَاحاً وَلَا بُكَيْنٌ عَلَيْكَ بَدَلِ الدَّمِوعِ دَمًا» صحیح است؟ فرمود: بلی! عرض کردم: آن مصیبتی که در

سوگ آن به جای اشک، خون گریه می کنید کدام است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام است؟ فرمود: نه، اگر حضرت علی اکبر علیه السلام زنده بود، او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد. عرض کردم: آیا آن مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟ فرمود: نه؛ بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود، او هم در این مصیبت خون گریه می کرد. گفتیم: البته مصیبت سید الشهداء علیه السلام است؟ فرمود: نه، حضرت سید الشهداء علیه السلام هم اگر در حیات بود، در این مصیبت خون گریه می کرد. پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟ فرمود: آن مصیبت اسیری حضرت زینب علیها السلام است. (۱۱۵)

روایت انگور

در «مدینه المعجز» و «ضیاء العالمین» و «ذخیره الدارین» و «نفس المهموم» از ذفر بن یحیی از کثیر بن شاذان روایت شده که گوید: من در حضور حسین بن علی علیهما السلام بودم که فرزندش حضرت علی اکبر علیه السلام در فصلی که انگور نبود، انگور درخواست کرد. امام حسین علیه السلام به استوانه مسجد دست برده و انگور و موز بیرون آورد و به فرزندش علی اکبر علیه السلام داد و فرمود: آنچه نزد خداست از برای اولیای خود، بیش از اینها است. این روایت در «ناسخ التواریخ» و «اسرار الشهاده» و «فرسان الهیجاء» نقل گردیده است.

از آنجایی که حضرت علی اکبر علیه السلام، در گذشته این جریان را از پدر مشاهده کرده بود، پس در روز عاشورا، هنگامی که تشنه گردید، نزد پدر آمد تا از طریق خارق العاده ای برایش آب فراهم نماید. آن حضرت به نور دیده اش فرمود: این مقام، مقام مجاهدت است و کارها باید از مسیر عادی انجام گیرد، این مقام تشنگی و شدت آن

است. پس آن حضرت به جوانش فرمود: برو به میدان که از دست جدم سیراب می شوی. (۱۱۶)

جانشینان اهل کساء در صحرای کربلا

حماسه انسان ساز عاشورا، حادثه ای نیست که سابقه ذهنی و قبلی نداشته باشد؛ بلکه یکی از وقایعی است که قبل از رخ دادن، از آن یاد شده است. وجود مقدس خاتم الانبیاء علیه السلام به گونه ای عظمت واقعه کربلا و مظلومیت فرزند خویش را بیان کرده است. امیر المؤمنین علیه السلام نیز با عبور از زمین کربلا- و نقل مطالبی پیرامون آن حادثه، به این واقعه مهم اشاره می فرماید.

برحسب ظاهر، چهار نفر از اهل کساء در کربلا- نبودند؛ ولی شبیه ترین به آنها در کربلا حضور داشته و سید الشهداء علیه السلام را یاری نمودند، و آن چهار نفر که شبیه با چهار نفر اهل کساء بودند، از این قرار هستند:

۱ - حضرت علی اکبر علیه السلام، شبیه رسول خدا صلی الله علیه وآله این آقازاده با وجود آن همه معرفت و کمال و اعتقاد راسخی که داشت، در کربلا، با نهایت عشق و ایمان به امام زمان خود، از دین و قرآن حمایت کرد.

این بزرگوار شبیه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود؛ زیرا امام درباره او فرمود: شبیه ترین مردم به پیغمبر صلی الله علیه وآله از جهت خُلق و خُلق و منطق، حضرت علی اکبر علیه السلام است. همچنین فرمود: هر گاه مشتاق دیدار جدم پیغمبر صلی الله علیه وآله می شوم، به علی اکبر علیه السلام نگاه می کنم.

۲ - حضرت ابوالفضل عباس علیه السلام، شبیه امیر المؤمنین علیه السلام این آقازاده شبیه ترین فرد به وجود مقدس علی بن ابی طالب علیه السلام بود. امیر المؤمنین علی علیه السلام جانش را فدای جان رسول خدا صلی الله علیه وآله نمود، حضرت ابوالفضل علیه السلام هم در کربلا،

جانش را فدای حضرت سید الشهداء علیه السلام کرد، امیر المومنین علیه السلام سقا و علمدار لشکر پیامبر صلی الله علیه وآله بود و با فرق شکافته از دنیا رفت، حضرت ابوالفضل علیه السلام هم سقا و علمدار لشکر حضرت سید الشهداء علیه السلام بود و با فرق شکافته از دنیا رفت.

۳- حضرت زینب کبری علیها السلام، شبیه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر چند آن بانوی بزرگ اسلام، به حسب ظاهر در کربلا نبود؛ ولی زینب کبری علیها السلام دست پرورده حضرت زهرا علیها السلام و امیر المؤمنین علی علیه السلام در کربلا حضور داشت. وجود مقدسه حضرت زهرا علیها السلام از حریم ولایت دفاع کرد، حضرت زینب علیها السلام هم در کربلا، از حریم ولایت دفاع نمود.

۴- حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام، شبیه امام حسن مجتبی علیه السلام هر چند که سبط اکبر، کریم اهل بیت: امام حسن مجتبی علیه السلام در کربلا نبود؛ ولی شبیه ترین فرد به آن امام؛ یعنی حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام در کربلا حضور داشت و از عمومی غریب و مظلوم خود دفاع کرد و جانش را در راه او فدا نمود. (۱۱۷)

ویراستاری آقای فیض پور تحویل در تاریخ ۱۷/۸/۸۸

ارسال جهت چاپ در تاریخ ۵/۱۲/۸۸

پی نوشت ها

(۱) عثمان در سال سی و پنج هجری به قتل رسید.

(۲) منتخب التواریخ، ص ۲۷۲.

(۳) به کنیز هنگامی ام ولد گفته می شود که از مولای خود دارای فرزند باشد.

(۴) زندگانی علی اکبر، ص ۱۸.

(۵) تاریخ الأمم والملوک، ابن جریر طبری، ج ۶، ص ۲۶۰.

(۶) المنتخب، ابن جریر طبری، ج ۱۲، ص ۱۹.

(۷) المنتخب، ابن جریر طبری، ج ۱۲، ص ۸۸.

(۸) التاریخ، ص ۱۰۸.

(۹) تذکره الخواص، ص ۱۵۶.

(۱۰) مجالس الصدوق، مجلس ۳۰، ص ۹۳.

(١١) نور الابصار، ص ١٩٤.

(١٢) المنتخب، ص ٢٠.

(١٣) الارشاد،

ج ۲، ص ۱۱۰.

(۱۴) تذکره الخواص، ص ۲۷۷.

(۱۵) منتخب التواریخ، ص ۲۴۳.

(۱۶) سوره زخرف، آیه ۳۱.

(۱۷) زندگانی حضرت علی اکبر، ص ۱۱۱؛ الشجره المبارکه، فخر رازی، ص ۷۲.

(۱۸) الشجره المبارکه، ص ۷۱.

(۱۹) زندگانی حضرت علی اکبر، ص ۶۱۵.

(۲۰) منتخب التواریخ، ص ۲۷۱.

(۲۱) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۴.

(۲۲) منتخب التواریخ، ص ۲۷۲.

(۲۳) علی اکبر شبه المصطفی، صص ۳۵ - ۵۲.

(۲۴) بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۹۸؛ در روایت آمده: «امام شب عاشورا جایگاه اصحاب را به آنها نشان داد».

(۲۵) مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴.

(۲۶) فرسان الهیجاء، شیخ ذبیح الله محلاتی، ص ۲۹۷.

(۲۷) آثار الباقیه، به نقل از زندگانی امام حسین، سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۰۳.

(۲۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳۹.

(۲۹) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۴، به نقل تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۴۷۳.

(۳۰) فروغ ولایت، جعفر سبحانی، ص ۵۳۹.

(۳۱) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۶۰ و ۶۱.

(۳۲) منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ص ۴۳۴.

(۳۳) روضه الصفا، به نقل از ابصار العین، ص ۲۴۳.

(۳۴) ترجمه مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۱۸؛ منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ص ۴۳۴؛ ترجمه فاجعه الطفّ، سید محمّد کاظم قزوینی، ص ۱۹۳؛ العوالم عبداللّه بحرانی، ص ۲۸۶.

(۳۵) ارشاد شیخ مفید، ص ۱۱۰؛ مشیرالاحزان، ص ۶۸، لهوف سید ابن طاووس، ص ۴۷، متخب طریحی، ص ۴۳۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷.

(۳۶) تذکره الشهداء، ص ۲۰۵.

(۳۷) اسرار الشهاده، ص ۳۷۰؛ تذکره الشهداء، ص ۲۰۶.

(۳۸) الوقایع والحوادث، ج ۲، ص ۳۰۹.

(۳۹) مصایب امام حسین، ص ۱۰۵، به نقل از کتاب روایت کربلا.

(۴۰) علی اکبر، سید عبد الرزاق مقرّم، ص ۹۹.

(۴۱)

المنتخب شيخ فخرالدين طريحي، ج ٢، ص ٤٣١. ناگفته نماند: اكثر مورخان، شهادت حضرت علي اكبر را قبل از قمر بنی هاشم می دانند.

(٤٢) المواعظ، شيخ جعفر شوشتری، ص ٩٦.

(٤٣) قيام حسين، سيد جعفر شهیدی، ص ١٨٥؛ الوقایع والحوادث، ملبوبی، ج ٢، ص ٣٠٩.

(٤٤) علي اكبر شبه المصطفى، ص ٧٠ - ٧٢.

(٤٥) معالی السبطين، ص ٤٠٣؛ قمقام زخار، فرهاد ميرزا، ج ٢، ص ٦٥٣.

(٤٦) معالی السبطين، ج ١، ص ٤٠٣.

(٤٧) علي اكبر شبه المصطفى، ص ٧٤.

(٤٨) معالی السبطين، ج ١، ص ٤١٤.

(٤٩) سورة بقره، آيه ١٥٥.

(٥٠) معالی السبطين، ج ١، ص ٤١٥.

(٥١) مفاتيح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

(٥٢) ترجمه العباس، مقّم، ص ٢٤٥.

(٥٣) علي اكبر شبه المصطفى، ص ٨٦.

(٥٤) تاريخ طبري، ج ٦، ص ٢٣٦؛ تاريخ ابن اثير، ج ٤، ص ٢٣.

(٥٥) ترجمه مقتل الحسين، مقّم، ص ٣١٦.

(٥٦) منتخب التواريخ، ص ٢٦٩.

(٥٧) ترجمه العباس، مقّم، ص ٢٨٩.

(٥٨) لهوف، سيد بن طاووس، ص ٤٨.

(٥٩) بطل العلقمی، مظفر، ج ٣، ص ٤٢٩.

- ۶۰) المنتخب طریحی، ج ۲، ص ۴۳۱.
- ۶۱) ثعلبیه دهی است در راه مکه که خراب شده است.
- ۶۲) قیلوله به خوابیدن هنگام ظهر گویند.
- ۶۳) ناسخ التواریخ، سپهر، ج ۲، ص ۱۳۲.
- ۶۴) روضه الواعظین، نیشابوری، ص ۱۸۳.
- ۶۵) بنا بر نظر مشهور.
- ۶۶) منتخب التواریخ، ص ۲۶۵.
- ۶۷) سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۱۵۷.
- ۶۸) الاحتجاج، ج ۲، احتجاج امام حسین بر معاویه؛ کتاب سلیم بن قیس الکوفی، ص ۲۰۶.
- ۶۹) انساب الاشراف، ص ۳۱۷.
- ۷۰) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۹.
- ۷۱) تاریخ تحلیلی اسلام، شهیدی، ص ۱۷۴.
- ۷۲) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۳؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۷۵.
- ۷۳) علی اکبر شبه المصطفی، صص ۷۷ - ۸۴.
- ۷۴) سوره انبیاء، آیه ۳۰.
- ۷۵) زندگی حضرت علی اکبر، ص

۷۶) برگرفته از مقاله سید عباس حسینی در روزنامه ۱۹ دی به تاریخ ۷/۱۱/۸۶.

۷۷) زندگی حضرت علی اکبر، صص ۸۴ - ۸۹.

۷۸) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ ترجمه اعلام الوری، ص ۳۴۵؛ تظلم الزهراء، ص ۲۴۶.

۷۹) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۰۵؛ منیر الاحزان، ص ۶۸؛ لهوف، ص ۴۷؛ اقبال الاعمال، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۵.

۸۰) روضه الواعظین، ص ۱۸۶. امالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۲، به نقل از کتاب علی اکبر شبه المصطفی، ص ۹۶.

۸۱) شعبی مطابق نقل تذکره الخواص ابن جوزی، ص ۲۵۵.

۸۲) منتخب التواریخ، ص ۲۶۹.

۸۳) لهوف، ص ۴۷.

۸۴) تذکره الشهداء، ص ۱۹۸.

۸۵) فرسان الهیجاء، محلاتی.

۸۶) مقاتل معتبر نوشته اند: امام حسین فوراً به فرزند خود اجازه میدان داد، آیا جهت آن، چه بوده است؟ ممکن است چون فرزند خودش بود، می خواست بدون مهلت برای پروردگار فدا کند. و شاید طاقت نداشت آن حالت فرزندش را مشاهده کند، سحاب رحمت، ص ۴۵۹.

۸۷) سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴.

۸۸) نفس المهموم، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

۸۹) سحاب رحمت، ص ۴۵۹.

۹۰) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۰. و به همین مضمون ریاض القدس، ج ۲، ص ۷، به نقل از سحاب رحمت، ص ۴۶۰.

۹۱) انوار الشهاده، ص ۱۵۱.

۹۲) الدمعه الساکبه، ص ۳۰۱. وقایع الایام، ص ۴۴۵.

۹۳) تذکرہ الشهداء، ص ۱۸۹.

۹۴) زندگی حضرت علی اکبر، ص ۸۷.

۹۵) جلاء العیون، ص ۶۸۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۴؛ لهوف، ص ۴۸؛ و کتب دیگر.

۹۶) ریاض القدس، واعظ قزوینی، ج ۲، ص ۲۴.

۹۷) تذکرہ الشهداء، شریف کاشانی، ص ۲۱۳.

۹۸) بحار

الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۶؛ کامل الزیارات، ص ۸۸.

(۹۹) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۴۵، به نقل از ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۶۰.

(۱۰۰) تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۴۱.

(۱۰۱) امالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۲.

(۱۰۲) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

(۱۰۳) معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۵.

(۱۰۴) معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۱۵.

(۱۰۵) جستجوی حق در بغداد، مقاتل بن عطیه بکری، ص ۱۱۲.

(۱۰۶) تاریخ خطیب بغدادی، ج ۱۴، ص ۳۲۱.

(۱۰۷) مناقب خوارزمی، ص ۱۱۰؛ ینابیع المودّه، ص ۹۰؛ تاریخ سیوطی، ص ۷۳.

(۱۰۸) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۴۸.

(۱۰۹) المواعظ، شیخ جعفر شوشتری، ص ۱۳۰.

(۱۱۰) نقش عایشه در اسلام، ج ۳، ص ۲۷۹.

(۱۱۱) معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۳۸.

(۱۱۲) شرح الاخبار، ص ۱۰۴.

(۱۱۳) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۵۲.

(۱۱۴) زینب الکبری، نقدی، ص ۲۲.

(۱۱۵) شیفتگان حضرت مهدی، ج ۲، ص ۱۴۴.

(۱۱۶) اسرار الشهاده، فاضل دربندی، ص ۳۷۶، به نقل از علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۶۹.

(۱۱۷) علی اکبر شبه المصطفی، ص ۱۶۴.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

